

جسد اول از کتاب دویم من مجلدات ناسخ التواریخ

مرقوم است که یکنام پنجم در زبور اکیلاست بفتح همزه و کاف مکسور و تخانی ساکن و لام و الف یعنی مکافات کنند  
 نیکویی دهم در آیات باهرات است که غیر پنجم است که را و عورا گفته اند بفتح و ال و هم و ضم عین و هم و سکون او  
 رای و هم و الف یعنی ترسانست از خدای یازدهم در کتاب زکریا در آیه رج الملک یگوید هذا قول الرب  
 فی زوال بال بازای معجم مفتوح و رای و هم و الف و موخده و الف و تخانی و الف لام ساکن یعنی بسیار است  
 یافته از خدای دوازدهم در کتاب حقوق علیه السلام بیانیل بفتح موخده و سکون و تخانی و الف و ال یعنی است  
 این لفظ بفتح خبری یعنی روشن گردانیده خداوند آسمان را از نور محمد و در بحر السالکین چنین معنی کرده اند یعنی بر همه  
 یازدهم در انجیل فارغیضا باشد با ف و الف و رای و هم مکسور و قاف ساکن و لام مکسور و تخانی ساکن و طای و هم  
 و الف و در بعضی نسخ بجای فامای نجی است و معنی آن جدا کنند حق باطل است و در قصص منضم میگوید که در  
 انجیل بدین گونه است سَنَاءَتِكُمْ فِي الْفَارِ قَلِيْطًا چهاردهم در آیات باهرات مرقوم است که یکنام پنجم در انجیل  
 عطا باشد بکسر حای و هم و طای و هم و الف یعنی محیط مجموع حقایق پانزدهم هم در انجیل طاب طاب آمده با  
 طای و هم و الف و موخده ساکن یعنی پاکیزه پاکیزه

ذکر اسمی رسول خدای صلی الله علیه و آله که علماء از کتب آسمانی عبری ترجمه کرده اند

اسامی ترجمه عبری

علماء از کتب آسمانی دوازده نام از رسول خدای عبری ترجمه کرده اند بدین گونه اول نمونک با اسم این هر دو در توره معرفت  
 یسی خندان و تبتم کنند و دویم هم در توره آمده طیب الفم و لطف نفس بفتح ف و سکون فاهر دو و اوست سیم  
 در عای داود است اللَّهُمَّ ابْتَغِ لَنَا مَقِيْمَ السَّنَةِ یعنی برپا دارنده سنت چهارم زاجر یعنی راننده مینا  
 پنجم فاعل یعنی جهاد کنند این دو نام نیز در زبور است در سرفرا کیده و پنجم از سفر داود مذکور است بجز و قتل  
 بعدله ششم در کتاب شعبا نور است قوله وَهُوَ نُورٌ لِلَّهِ لِطَافِئِهِمْ هم در کتاب شعباست مظهر صلوة و تقوی  
 فی الایم عدلی نهم موصی یعنی و سمیت کنند بخیر هم از شعباست قوله وَیُوضِعُهُمْ بِالْوَسْطِ اَبْرَاهِمَ یعنی زیاده  
 هم شعبا آورده قوله وَیُجِی الْقُلُوبَ الْغُلْفَ یازدهم راکب بجل قوله وَاکبِ الْجِبْلَ بهم بیاد این کتاب سفر ماید  
 سوادیدم که زمین از جلال ایشان روشن شد راکب حمار و آند بکر راکب جل که سخت جیدی آند بکر محمداست و هم در کتب  
 دیگر سفر ماید من صورت راکب بعیر را صورتی دیدم در خشنه در ارماتان بان دوازدهم در کتاب انیال راکب السحاب  
 آمده قوله وَایْتُ عَلٰی سَحَابٍ لَسَاءٌ کَمِیْثَةٍ اِنْسَانٍ جَاءَ قَانَهُ اِلَى الْعَقِیْقِ تواری سحاب کنایت از رفت در جنت  
 ذکر اسمانی که علماء استنطاق کرده اند

اسامی ترجمه عبری  
 در کتب آسمانی  
 سیم  
 سیم  
 سیم  
 سیم  
 سیم

همانا علماء نود و دو اسم از صفات رسول خدای استنطاق کرده اند اول شیخ دویم المع سیم ارفع چهارم امان پنجم  
 این ششم اواب یعنی باز کرده پنجم باهر ششم بر یعنی نیکوکار و نهم بین یعنی شکار و بعد از پنجم سیم یعنی خندان نهم  
 تقی یعنی پرستار کار دوازدهم جامع سیزدهم جابر یعنی شگفت بند چهاردهم جواد پانزدهم بازم شانزدهم حازم یعنی  
 پیشین هفتم حلیم هجدهم حجت نوزدهم خاضع بیستم فاشع بیست و یکم دراک یعنی نیک در باند بیست  
 دویم ارفع یعنی فرازنده بیست و دویم رضی یعنی خوشنود بیست و چهارم رشید یعنی راه یافده بیست  
 پنجم رفیق بیست و ششم زکی

وقایع اقا لیم سبعة بعد از هجرت رسول خدا الی اماناها

یعنی ستوده بیت و هفتم زاهر یعنی درخشنده بیت و هشتم سائر یعنی پوشنده بیت و نهم سدید یعنی رهنکار سی ام  
 سبذیع یعنی متر متران سی یکم سلیم یعنی پاک طینت سی و دوم سخی سی و سیم حتی یعنی حیران سی و چهارم صغی  
 یعنی برگزیده سی و پنجم صالح سی و ششم صبار یعنی نیک یکسا سی و هفتم طاہری ہشتم طہری کبیرہ سی و نهم ظاہر  
 چلم ظافرینی فیروز چلم و یکم عامر یعنی آباد کننده چلم و دوم عاطر چلم و سیم عاطف چلم و چهارم عطف چلم و پنجم عازم  
 چلم و ششم عازم چلم و ہفتم علیم چلم و ہشتم عظیم چلم و نهم عمید چلم غلب چلم و یکم فاتح چلم و دوم فصیح چلم و سیم  
 قوی چلم و چهارم قوام چلم و پنجم قاصع چلم و ششم قانت یعنی فرمان بردار چلم و ہفتم شیم چلم و ہشتم مظهر چلم و  
 نهم مہر یعنی پاری دہندہ شصتم معین یعنی معاونت کنندہ شصت یکم نصف شصت و دوم نصف یعنی برارندہ  
 حاجات شصت و سیم مقدس یعنی پاک شصت و چهارم شصت و پنجم مبارک شصت و ششم مرتبی یعنی اریگا  
 شصت و ہفتم شصت و ہشتم مامون شصت و نهم شکور بنقادم مہرور یعنی پذیرفتہ بنقاد و یکم سوود  
 یعنی محبوب ہفتاد و دوم محمود ہفتاد و سیم مرضی یعنی پسندیدہ ہفتاد و چهارم مصدق یعنی پورہ شصت و ہفتاد و پنجم  
 مقرب ہفتاد و ششم معظم ہفتاد و ہفتم منیب یعنی بازگردندہ ہفتاد و ہشتم مکن ہفتاد و نهم مقسط یعنی بعد از ایندیشا دم نہا  
 یعنی راز کنندہ ہشتاد و یکم مجمل یعنی بزرگی باقیہ ہشتاد و دوم منجب یعنی برگزیدہ ہشتاد و سیم ناصر ہشتاد و چهارم نافع  
 ہشتاد و پنجم نبیہ یعنی شریف و صاحب جاہ ہشتاد و ششم نجی یعنی از کویندہ ہشتاد و ہفتم نوح ہشتاد و ہشتم دانق ہشتاد  
 و نهم وجیہ یعنی روی شناس نودم و سیم بینی نشانہ شدہ نود و یکم ہازم یعنی ہر میت دہندہ نود و دوم اجری یعنی  
 جدا شونده از ماسوی

تفریق غیر

ابو الحسن مصیوم کوید رسول خدا را اسمی خداست کہ ہر دو اسم را با ہم نسبت قربی است اول از بہر تعظیم و حرمت رسول  
 و نبی است دوم از بہر تکریم و تتریب رؤف رحیم سیم از بہر ثبات و نویدیش و بشر چارم از بہر ہم داؤن و خوف  
 فرمودن نہ تر و سندی پنجم از بہر تشیید دعوت ہادی و داعی ششم از بہر متابعت است نور و بین ہفتم از بہر سیاحت  
 سراج و غیر ہشتم از بہر نیجت و اندرز ذکر و ذکر ہم از غلبہ حجت شاد و شید و ہم از بہر طووز لالت برمان و بینا و ہم  
 از بہر ظفر و قدرت ولی و تفسیر دوازدم از بہر تعظیم نوابا ملت مؤمن و خلف یزدہم از بہر تصدیق راشدین  
 مصدق و کتب چاردم از بہر تقرب و اختصاص خلوت خاص منزل مدثر با نوزدهم از بہر تفریح طہ و سیر شادیم  
 از بہر حیان و تفسیر محمد و احمد علیہ الصلوٰۃ والسلام

اسمی غیر

ذکر بعضی از اسمی رسول خدا کہ محققین عرفا بطریق مجاز نقل کرده اند  
 محققین عرفا در تحقیق تعینت محمد بہ بزرگیت آنحضرت در شواہد نسبتہ اسمی و القاب چند بخت اول و ثوب شایستہ  
 دمن بندہ در کتاب اول نسخ التواریخ یعنی راد را ایراد میدای آونیش بشرح رقم کردیم با بجز اول کلی اگر صورت  
 معلولیت ذات از برای ذات تجلی اول یعنی اول و مجلای اول و منصب اولی حقیقہ اعظمی و حقیقت محمدیہ گویند  
 رسول خدا می صورت وجودی آنرا ہنوز در روح و عقل و قلم تغییر فرمودہ و شرح کلمات نیز مرقوم ہفتاد  
 العقبہ تعین اول ابنوخ اعظم و اکبر نیز خوانند و بدین برہ بزرگیت کہ واسطہ بین جوت و امکان حقیقت اقتصاد  
 و اعتدال موجودات و بدین اعتدال موجودات جہت فوضات وجود کردید بالعدل نسبت الاشیا و همچنان زین

# جسد اول از کتاب دویم من مجلدات ناسخ التواریخ

کامل و عین العالم و عین مقصود و غایت مطلوب و عمل معنوی و ظل الهی و محتاجی علی الخلق و الماسک و الممسوک لاجله  
 و مرآت اخضر تین و منظر احدیت و منظر خرد اوداقی و منظر النبیة الحامیة آنحضرت است و دیگر مهند الهم است و در  
 کتاب حل العقال مرقوم است که این نام سبب و ساطن است در اعداد حق بهدایت عباد و عبدالرزاق کاشی  
 آنحضرت را واسطه فیض و واسطه المدد خوانده و در کتاب اشعه اللغات مرقوم است که قائلانین نور یعنی  
 نور خداوند از شکوة حقیقت او که قلم علی است بر حقایق اشیاء بنافت و هم چنین مغیض نام اوست و در  
 کتاب حل العقال آنحضرت را صاحب الزمان رقم کرده اند و معنی صاحب الزمان آن باشد که علوم عالمیاز  
 نسخه واحدة از مبدا آنها در جمیع معانی بخواند و دیگر غایه الغایات و بنایه النبیات و الغایه من العالم و  
 قطب الاقطاب و شجرة زیتون و صبیح الوجه و البدر الکامل و صوره اتقی و سججل الصفات  
 و مرآة الذات و دیگر المنظر الاثم لاسمه الا عظم و دیگر منظر آسمان جازاسامی آنحضرت است

## ذکر اسامی پیغمبر در سموات و ارضین

اسم پیغمبر  
در سموات و ارضین

در آیات باهرات مرقوم شده که ساکنان هر فلکی پیغمبر را بنامی خوانند در فلک اول عبدالقاسم در ثانی عبدالخالق  
 در ثالث عبدالرحیم در رابع مصطفی در خامس مرتضی در سادس حبیب الله در سابع محبتی و همچنان دیگر  
 عبدالرزاق در بر عبدالنجار در خیال عبدالمنعم خوانند و نزد سباع عبدالقنار و نزد وحوش عبدالظاهر  
 و نزد حیور عبدالباط و نزد شباطین عبدالعاصم و نزد جن عبدالنجیر معروف است و در طت عبدالکریم  
 و در دوزخ عبدالغزیز خوانند جمله عرش او را اول و آخر و باطن و ظاهر خوانند و در طبقات ناصری مرقوم است که  
 نام رسول خدای در آسمان اول عبدالله در دویم عبدالملک در سیم عبدالقدوس در چهارم عبدالسلام در پنجم عبدالمنون در  
 ششم عبدالمدین در هفتم عبدالله است و اقباش عبدالنجار گوید و ماه عبدالرزاق خوانند و دیگر ستارگان عبدالنور روزا  
 عبدالکرم شبها عبدالودود غانه و ششکان عبدالرحمن کر و بیان عبدالنهار روحانیان عبدالکلیل مقربان  
 انجید حفظه عبدالمنعم سفره عبدالوهاب بره عبدالمجید جمله عرش عبدالغنی عرش عبدالعلی کرتی عبدالرفع  
 لوح عبدالعاش قلم عبدالکریم حور عبدالغفور رضوان عبدالشکور طوبی عبدالقاهر بهشت عبدالبارک  
 بیت المعمور عبدالفتاح بھر عبدالغزیز دوزخ عبدالعالم مالک عبدالستیم آتش عبدالقنار آب  
 عبدالرزاق سنک عبدالکلیم کوه عبدالصمد درخت عبدالبارکی نبات عبدالرؤف دریا عبدالصبور طیو  
 عبدالکلیل و وحش عبدالرحیم مؤمنان رسول الله صغیان صفی الله زاهدان خیرة الله ابدال صفوة الله  
 اقطاب حبیب الله کونیند و همچنین جبرئیل سید کابیکانیل عبدالوامع اسرائیل عبدالنجی غرئیل عبدالمیت  
 ولدان تعجب میزان عبدالحق صراط عبدالعاطف اعراف عبدالشافع ابر عبدالجواد رعد عبدالکبیر برق  
 عبدالهادی باران عبدالغیث باد عبدالجی خاک عبدالوارث و در طبقات زمین در اول مقصد در دویم  
 یجبل در سیم حلیم در چهارم حجت در پنجم تین در ششم امین الله و در هفتم نور الله نام دارد صلی الله علیه و آله و در  
 اودار احدیه رقم شده که نام رسول الله در آسمان احمد و در زمین محمد و در تحت الثری محمود و در طت قاسم و در آ  
 داعی و در نزد خدای عبدالله و در نزد فرشتگان حبیب الله و نزدیک خلق نوره الله صاحب التقریر گوید

وقایع اقالیم سبعه بعد از هجرت رسول خدا الی ما ناهدا

لثوبی خوانده ام که فرشتگان صاحب الوجی و دیوان بنی الملتحه و پریان بنی الرتمه و رویان یلواج و ترکان ساومی  
سرایان فغان و جنبیان انجلیون و حبشیان عاتیل و هندوان محوی و مصریان عزیز و شامیان طاهر  
عراقیان مختار و کبان مکرم و دنیان سیمون و مینسیان مبارک مردم واوی امی مردم خرابر احمد و حبیب  
خدا گویند و کافه مسلمین محمد رسول خدا خوانند صلی الله علیه و آله

ذکر القاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

القاب شریفه

لقاب رسول خدای بیرون تعداد است و آنچه تحریر کرده اند افزون از هزار است در اینجا مطابق عقد لفظی شصت  
دو لقب نگاشته میاید اول امام المتقین دویم اضع العرب سیم انفس کل موجود چهارم اکمل الکلمین پنجم امام لانه ششم  
اکمل المظاهر هفتم انجبا لبدعاته هشتم اغز الخمرقات نهم سحر الزاهر دهم البدر الزاهر یازدهم باعث البر  
دوازدهم تام النعمه سیزدهم ثمره اشتهود چهاردهم جمال العالم پانزدهم حبیب الفقراء شانزدهم نهر الراضین  
بخدمت خلیفای قیامت بیستم خیرة الله نوزدهم خیر البشر بیستم دعوت ابرهیم بیست یکم ذوالسکاة الیکبری بیست  
دویم رسول البشارة بیست و سیم راکب البراق بیست و چهارم رکن المتواضعین بیست و پنجم رسول تب العالمین بیست  
ششم زین القیامت بیست و هفتم سید المجهین بیست و هشتم شرف الاخرة بیست و نهم صاحب الایات سی و ام فیاض  
سی و یکم صاحب المقام المحمود سی و دویم صاحب الکوض الموروسی سی و سیم صاحب المعراج سی و چهارم صاحب الوبیة  
و پنجم صاحب الذقبة الرفیعة سی و ششم صاحب التاج سی و هفتم صاحب النهر سی و هشتم صاحب الحرب سی و نهم صاحب  
المرادة یعنی خداوند عصا چلم صاحب الناقة چلم و یکم صاحب القصب یعنی خداوند تازیانه چلم دویم طاهر الذیل چلم و سیم  
الظل الظلیل چلم و چهارم العلم الرفیع چلم و پنجم عزة و جدالین یعنی روشنائی روی شرح چلم و ششم فضل اید چلم و هفتم  
قاید القرمجهین یعنی کشنده سفید رویان چلم و هشتم قاید النجر چلم و نهم القمر الساطع چلم که کف العلم چاه و یکم لطیف  
الاشارة چاه و دویم منبع الابرار چاه و سیم مدینه العلم چاه و چهارم مفتاح البرکة چاه و پنجم معدن العباد  
چاه و ششم مرکز الحکم چاه و هفتم موطن الزاد چاه و هشتم نور العبادة چاه و نهم نبی اکرمین شصت و یک  
ان لیکن شصت و یکم اادی المضلین شصت و دویم منبع الخیرات یعنی چشمه نیکوای

ذکر کنای مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

کنیت رسول خدا

مشرقیین کنیت مبارک پیغمبر ابو القاسم و ابو ابرهیم دانند مخفیین روح مبارک کنش ابو الاربواح خوانند بهمانا این  
القاب را معانی چند است که شرح هر یک در وصول معارف تخریر کتابی مکلف راست نیاید و در اینجا نیز زیادت این  
مناسب نمی نماید و باید دانست که اسامی رسول خدای در تحت حساب و شمار نیست زیرا که عالم امکان تا نیست  
مقام واحدیت و جبط فیوضات رسالت است پس حایق اشیا و جامات در هر درجه و در وقت تبرکات وجود  
او در عالم کیانی دارای وجود است لاجرم بهرام و نشان که خوانده شود این شانی از شئون آن حضرت و نامی را  
مقدس است پس حضرتش منظر جمیع اسماء ذاتی و منظر جمیع اسمای صفاتی است و دست نای از شمار آن می گویند  
در ذکر فرزندان رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم

اولاد پیغمبر

فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله از خدیجه علیها السلام موافق عیادت علای عاتمه پسر چهار ختر بوده و اولاد

# جسد اول از کتاب دوم من مجلدات نسخ التوابع

دوم عبد الله سیم ابراهیم لکن ناماریه متولد شد و در او خدیجه نبود و کونید صیب و طاهر دو سپردگیر بودند و جماعتی برینند که طاهر و طیب لقب عبد الله است چون در زمان اسلام متولد شد چنین لقب یافت و قاسم بزرگترین پسران بود از یزیدی پنجم ابو القاسم کنیت یافت و قاسم در زمان جاهلیت متولد گشت و پس از دو سال هم در زمان جاهلیت وفات یافت آنگاه عبد الله در کودکی ولادت یافت و هم در کودکی از جهان برفت عاص بن ابل سهی چون این پیشینگیست پس از آن محمد برزند و او ابر خواهد بود و این آیت مبارک بدین بیان شایسته است **هُوَ الْاَبْتَرُ** میفرماید دشمن تو ابر و ناقص است و بعضی از نسخه من بر آنند که **الْمَالُ وَالْبَنُونَ وَزِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرًا** هنگامی که پسران پیغمبر از جهان بر رفتند و مشرکین گفتند نام او محو خواهد شد آمده ابراهیم در شهر مدینه سه سال هجرت مکه متولد شد و قابل و سلی آزاد کرد و پنجم بود بعد از ولادت ابراهیم سلی شوهر خود نبورا فخر را آگهی داد و او فرموده به پیغمبر آورد و آنحضرت او را بشرد کانی عهدی عطا کرد و هم در شب این نام ابراهیم خواند و جبرئیل باید و گفت السلام علیک یا ابا ابراهیم در روز هفتم از بهر او کوفتند و بیخ کرد و سرش را بر کشید و مویش را با سیم خالص میزبان برده بدرویشان بخش کرد و بروایتی او را روز هفتم نام نهادند زمان انصار در طلب او یکی وارضاغ او بودند بروایتی مرضوا و ام سیمت زوجه ابو سیف است که بوده هرگاه پیغمبر بی بد از کربم بخانه او میشد آگهی میرسانیدند تا خانه برود و کوزه خدادان اینا داشته کند و بروایتی ام بوده بنت سنان زید انصاری است بر این اوسس او را شیر داده و بروایت آن که **مُرُضِعَتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ** تا میدی کند که در دنیا این هر دو او را تا یکی کرده باشند اما بعضی از علمای انساب چنانکه در کتاب جامع الاصول است عاب رقم شده گفته اند این دو یکی است چه ام برده و ام سیمت نام گیران است و او زوجه ابو سیف است و ابو سیف کنیت برادر این است و نیز در ذیل قصه اصحاب نسبتی شرح رقم خواهد بود که در این اخبار است که کثیر از حسین بن علی بن ابی طالب راست و ابراهیم بزرگنوی چپ پیغمبر جای داشت و آنحضرت گاهی این یک و گاهی آنرا میپوشید و این وقت جبرئیل فرود شده گفت یا محمد خدایت سلام میرساند که این هر دو را با هم نیکدارم نمی آید کن پیغمبر با ابراهیم کرد و بگریست و دیگر بر حسین گریست و گریستن نمود **فَا لَانَ اِبْرَاهِيمَ اُمَّةً وَّمَتًى مَاتَ لَمْ يَحْزَنْ عَلَيْهِ غَيْرِي وَاُمُّ الْمُحْسِنِ فَاطِمَةُ وَاَبُوهُ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْمُحْسِنِ وَدَعِي وَّمَتًى مَاتَ حَزْنًا سَبِي وَاَبُوهُ ابْنُ عَقْبٍ وَحَزْنٌ اَنَا عَلَيْهِ وَاَنَا اَوْ ثَرْ حَزْنِي عَلِيٌّ حَزْنًا يَجْرِي بِسَبِيلِ اِبْرَاهِيمَ قَدِيَّةٌ لِلْحُسَيْنِ وَاِبْرَاهِيمَ** بعد از سه روز وفات کرد و این وقت حسین انگریست پیش شد و او را بسید و برینند و او بر خاندان و در شرف **ثَنَاءَهُ وَاَقَالَ قَدِيَّةٌ مِّنْ قَدِيَّةٍ بِنْتِي اِبْرَاهِيمَ كَرُوهُ رَسُوْلُ خَدَائِسِي** بر ابراهیم بگریست عایشه گفت چند باریم خواهی گریست و حال آنکه او پسر جرج قطعی است که هر روز بر ماری در می آمد پیغمبر در خشم شد و علی را فرمود برو و سر از من جرج برگیر علی عرض کرد که من در فرمان تو چون آهن محاطه باشم که در چشمش درود دیا در سر عازمی که فرمود عجز میکنم با ما پیغمبر تا کی جرج را میدانست این حکم از بهر آن کرد که چون عایشه بگفت ای را در معرضت قبلین بود که از کرده شبان شود و آنان سخن باز کرد و اما عایشه در صدق گفتار خویش استوار باستاد و علی با بر گسیده در طلب جرج بدرستان آمد و سندان بگرفت جرج از پس علی را با تیغ کشت و پیغمبر در کوفت پس علی

وقایع اقالیم سبعم بعد از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

از دیوار بدرون باغ شد و جریح راه فرار پیش داشته بدستی صعود داد و از آن دهشت از درخت در افتاد و جان  
 بیکوی شد و یکوف افتاد که حسی باشد او را نه آلت سردان بود و آن زمان پس علی او را بحضرت رسول حاضر کرد  
 پیغمبر فحش حال او را پرسش فرمود عرض کرد که قطبان آنکس را که برای خویش راه کنند سخت محبوب و خصی  
 سازند و در ماریه مرار این روی ملازم خدمت ماریه داشتند یوقت خداوند او را آید بنیستاد یا آیتها الذین  
 امنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فلیتوا ان تصیبا و اقوما یجها له فلیصحو علی ما فعلتم فادمین خطاب  
 بانو منان میفرماید که اگر فاسقی و دروغزنی باشا خبری باز دهد بی آنکه فحش حال کنیستوار مدارید مبادا ناما داشته  
 و میرا رحمت کنیستوار پس آن پیمان شوید و این آیت را که میفرماید ان الذین جاءوا بالافات عصبه منکم  
 لا تحسبوه نورا لکم بل هو خیر لکم علما می گویند در آنکس عایشه نازل شد خداوند که سبب رفت و شش  
 برای ماریه آمد با بجه علی علیه السلام در احتجاج با اهل ثوری میفرماید نشد کلام با الله فمل علیکم ان عایشه  
 قالت لرسول الله ان ابرهیم لیس منک و انه ابن فلان الفبطی قال یا علی اذهب فاقتله فظلم رسول  
 الله اذ بعثنی اكون کالمسار فی الوتر او اثبت قال لا بل تثبت فذ هبت قلنا نظر الی  
 استند الی حائط فطرح نفسه فیه فطرح نفسه علی اثره فصعد علی الحبل وصعدت خلفه  
 قلنا وانی قد صعدت رمی باریه فلیذ الیس له شیء مما یكون للرجال فحنت و آخرت رسول الله  
 فقال الحمد لله الذی صرف عنا السوء اهل البیت فقالوا اللهم لا فقال اللهم اشهد با محمد برسم  
 شانزده ماه و بروایتی بعد ماه زندگانی داشت و در سال دهم هجرتی وفات کرد چون خبری غیر از زندگانی  
 در سکر است عبد الرحمن گفت یا رسول الله تو منع از گریه فرموده خود میفرماید قال لیس هذا بکاء انما هذا  
 رجوع و من لا یومع لا یومع فرمود ای پیغمبر خواب چشم اثر رحمت است و هر که رحم کند بر او رحم کنند من نمی گویم  
 مگر از غم او و لب و منرا میسر شیطان و در نزد مصیبت از آن صوت که از کندن موسی و خیر اش روی و درین جا  
 برخیزد ساسانه بن زید چون پیغمبر را گریان دید فریاد برآورد و رسول خدای او را نمی کرد و فرمود البکاء من الرحمة  
 و الصراخ من الشیطان و همچنان در عبد الرحمن بن مسان بن ثابت و خواهر ماریه حاضر بودند با یکدیگر برایشه  
 ایشانرا نیز منع فرمود آنگاه رسول خدای فرمود العین فذفع و القلب یحزن و لا نقول الا ما یؤدی بنا و انا  
 بفراقک یا ابرهیم لحزونی ففون با بجه ام یوسف او را غسل داد و بروایتی فضل بن عباس غسل داد و عبد الرحمن بن  
 آب همیرخت و پیغمبر حاضر بود و بر او نماز گذاشت اسامه بن زید و فضل بن عباس در قبر در آمدند و پس از دفن صورت  
 راست کردند و آب بغشانند و این اول قبر است که در اسلام آب بر آن افشانند پیغمبر فرمود پس برین  
 رضاع تمام نکرده او را در پشت دو مرضع است و اگر میریت خویشا و ندان مادر او را تمام آزا و میگردد  
 و از قطبان جزیت بر میداشتم اما دختران رسول خدای اول زیب است که بزرگترین دختران  
 پیغمبر است و او در سال نهم تزویج پیغمبر خدیجه علیها السلام را از خدیجه متولد شد و آنجا که  
 بجهت شد و بلوغ رسید رسول خدا او را با ابوالعاص بن الربیع بن عبد العزی بن عبد الشمس بن عبد مناف  
 عقد بست و ابوالعاص پسرخان زیب بود زیرا که مادر ابوالعاص فی نبت خویشا است و او خواهر خدیجه بود

## جسد اول از کتاب دویم من مملکات ناسخ التواریخ

با بچه فقید سیر شدن ابو العاص در جنگ بدر و دیگر خبرهای او تا آنجا که مسلمانان گرفت مرقوم شد انبرمان تکرار نمی پردازیم  
 ابو العاص را از زینب پسر می آمد که علی نام داشت و روزگار بر او مجال گذاشت تا عهده رند و بلوغ را در گذراند و هم در  
 جوانی وداع جهان گفت و دیگر دختری آورد که اما سه نام داشت پیغمبر در او دست میداشت گویند نوبتی در نماز  
 بر دوش پیغمبر بود چون بر کوع برفتی او را بر زمین نهادی و چون سر از سجده برداشتی بر کوفتی و اما سه را علی علیه السلام  
 بعد از وفات فاطمه موجب وصیت آنحضرت تریوچ فرمود مع القصة در سال هشتم هجری زینب از جهان  
 بر رفت سوخته بنت زمه و ام سلمه و ام ایمن و ام عطیه انصاری او را غسل دادند و پیغمبر لنگه خود را داد اما شام  
 کردند و بر او نماز گذاشت و خود در قبر آمده او را در کجای داد و دویم رقیه و او سه سال بعد از زینب متولد شد  
 و رسول خدای او را با عقبه بن ابی نهب نکاح بست و ما قصه عقبه را در اطلاق گفتن او رقیه را در دیدن شیر شکم عقبه را  
 بنفرین پیغمبر رقم کرده ایم با بچه بعد از عقبه رسول خدای رقیه را با عثمان بن عفان عقد بست و در جهت اول همان  
 رقیه را برداشته راه جنته پیش داشت در آن سفر رقیه حامل بود و حمل خود را سقط کرد و بعد از آن آورد دو نام  
 او عبد الله بود عثمان با ابو عبد الله گفتی شد و چون دو سال بعد از آنکه بزیت خروسی سفار در پنجم او بزود و بجا  
 زحمت از جهان بر رفت و دیگر از رقیه فرزند نیامد و در سال دویم هجرت هنگامیکه رسول خدای در بدر بود وقت  
 یافت ابن عباس گوید در مصیبت رقیه پیغمبر فرمود **الْحَقِيقِي لَيْسَ لَنَا الْخَيْرُ** جماعتی از زنان در سوگواری او یکدیگر  
 عمر بن الخطاب با تازیانه بر ایشان در آمد و زحمت کرد که چهره ایگر نید پیغمبر دست عمر گرفت و فرمود بگذار بگریید  
 و زمان را در سوگواری بکن از نعتن شیطان و نوحه گری دور باشید آب چشم اثر رحمت است آنچه از دست فریاد  
 از شیطان است گویند وقتی فاطمه در پهلوی پدر بر سر قبر رقیه میگریست و رسول خدا با گوشه ردا اشک در استیز  
 دخترتیم مکنی با تم کلثوم بود و نام او آمنه است او را رسول خدای با عقبه بن ابی لیب برادر عقیقه عقد بست و چون  
 سوره تبت یا ابی لیب فرود شد عقبه بفرمان پدر قبل از وفات ام کلثوم را اطلاق گفت و پیغمبر بعد از وفات قیام  
 در سال سیتم هجری او را بنکاح عثمان بن عفان در آمد و او را فرزند نیامد برویتی فرزند آن دو هم در خردی وقت  
 کردند با بچه ام کلثوم در سال نهم هجری برای جاودانی تحویل داد اسماء بنت عیسی و صیفه بنت عبد المطلب ام عطیه را  
 دادند و پیغمبر بروی بگریست و تشیع جنازه کرد و در قبر او در آمد و چون او را در قبر در آوردند فرمود **مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا**  
**نُعِيدُكُمْ وَ فِيهَا نُخْرِجُكُمْ قَارَةَ الْاٰخِرٰى** آنجا فرمود **بِسْمِ اللّٰهِ وَ فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ عَلٰى مِلَّةِ رَسُوْلِهِ** و فرمود  
 روزن خستار آمد و گنبد که سودی بر آن مرده نباشد و خاطر اچا شاد کند دختر چهارم فاطمه علیها السلام است  
 کنیت او تم محمد است و انقاب مبارکش ظاهره و زکویه بر انبیه و مرضیه و بتول است قصه ولادت آنحضرت از جمله  
 دویم از کتاب ناسخ التواریخ بشرح رقم کردیم و او که چکته بن دختران رسول خداست بعضی کمان کرده اند دختر کوچکتر  
 رقیه بود و گوی ام کلثوم را دانند و نزد من استوار بن  
 در ذکر زوجات مطهرات رسول خدا صلی الله علیه و آله

نخستین زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبد المطلب بن قحط بن کلاب است پدر آن او در  
 قضی با پیغمبر پیوسته بود و کنیت او تم هند است و او سخت بنکاح عقیق بن عابد الخزومی در آمد و فرزندهای او در کجایند

این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی تهران موجود است

## وقایع اقالیم سببه بعد از هجرت رسول خدا الی زمانها

و از پس او بنکاح ابو ایوب بن منذر الاسدی درآمد فنام ابو له ملک بود و گوی زراره و برخی زمر جامع بنده است  
 با بچه از ابوالنیر و فرزند آورد یکی داد آن بکر هند نام داشت و ایشان را تربیت همی فرمود و گاهی هند مفاخرت  
 همی گفت انا اکثر مراتب ام و اخ و اخای رسول الله و اخی خدیجه و اخی القاسم و اخی فاطمه و ما قصه خدیجه  
 و نسب او را و تزویج او را با رسول خدا می در جلد دوم از کتاب اول نسخ التواریخ بشرح رقم کرده ایم از تکرار و اطبا  
 دست باز داشتیم در صحیح بخاری و صحیح مسلم مطبوع است انی جبرئیل النبی صلی الله علیه و اله فقال یا  
 رسول الله هذه خدیجه فذاتت و معها انا و فیها ادام اوطعام او شراب فانها هی انتک فاقترع  
 علیها السلم من ربها و منی و بشرها ببيت فی الجنة من قصب لا یصحب فیها زکاة لایضرب یعنی خبری  
 بر پیغمبر درآمد و گفت این خدیجه است که مباد و طریقی بر طعام می آورد او را از پروردگار او از من سلام برسان  
 بشارت ده بخانه در بهشت که از یک دانه لؤلؤ محوفاست در آستانه خصوصتی و برخی نیست چون سوادین سلام  
 برسانید خدیجه گفت ان الله هو السلم و منه السلم و علی جبرئیل السلام و علیک یا رسول الله  
 السلام و رحمته و برکاته و علی من سمع السلم الا الشیطان و این از کمال فهم خدیجه بود که گفت و علی  
 است سلام خاک که بعضی از صحابه در تشنه گفتند السلام علی انتم پیغمبر نبی که در فرمود خداوند سلام است بگویند  
 التیات لله و الصلوة و الطیبات کونید نوبی ما له خا بر خدیجه در کوفت پیغمبر خدیجه را یاد کرد و فرمود آئی کونید  
 در مال باشد عایشه غیرت برد و گفت خدیجه از عجزی از عجز قریش میبکنی که از سری دندان در دمان داشت و خدا  
 بهتر از او ترا عوصن داده پیغمبر در خشم شد چنانکه سوی مبارکش جنش کرد و فرمود سو کند با خدای که خداوند هیچ  
 زن بهتر از او سراندا با من ایمان آورد وقتی که همه مردم کافر بودند و مرا استخوانی داشت قیس که کذب کرد و با من  
 با مال هوا ساسه نمود و منکد همه کس مرا محروم میداشت و خداوند مرا از وی فرزندان داد عایشه بر خود و جنت  
 که دیگر خدیجه را پیدا و کند بکر و زاتم زفر که ماشطه خدیجه بود بر پیغمبر درآمد او را عظیم محترم داشت و فرمود خدیجه  
 این زن بخانه ما میآید همانا حسن بعد از ایالت و قصه وفات خدیجه را نیز مرقوم داشتیم زوجه دوم  
 رسول خدای سوده بنت زینب بن قیس بن عبد و بن یضر بن لکن بن جذیب بن عامر بن لوی بن غالب ام شیبه الجاهلیه  
 و نسب او با پیغمبر در لوی پیوسته میشود و کنیت او ام الاسود است و مادرش شمس بنت قیس بن عمر بن عبد بن بسینا  
 خداش است و او سخت زوجه پیغمبر عم خود سکران بن عمرو بن عبد شمس بود و از او پسری داشت که عبد الرحمن نام داشت  
 و در حرب جلولا کشته شد با بچه سوده در او اهل بعثت مسلمان گرفت و با شوهر خود سکران در هجرت اول نمر حبش  
 نمود چنانکه مذکور شد و پس از مدتی مرجهت کرد و کیش بخواب دید که پیغمبر بوی او آمد و پای بر کردن و نهاد سکران  
 چون بشنید گفت من خواهم مرد و پیغمبر ترا بزنی خواهد برد و هم شبی در خواب دید که سکی بود و او آسمان بروی  
 افتاد و قصه این خواب را با شوهر نیز برداشت سکران گفت زود باشد که من و دواع جهان گویم و تو در کنی محمد  
 شوی هم در آنوقت مریض شد و برای دیگر تحویل داد سوده بود تا خدیجه وفات کرد آنجا بنامندگی خلافت  
 حکیم که زوجه عثمان بن مظعون بود دو سال قبل از هجرت پیغمبر بخانه رفته رفت و او را چهار صد درهم کابین بستند  
 سال هشتم هجری خواست او را طلاق گوید عرض کرد میخوایم در سلک زوجات مطهرات باشیم و نوبت خود را

سوده بنت زینب



# جسد اول از کتاب دویم من مجلدات تاریخ التواریخ

عایشه بخشیدم مرا طلاق کوی سسول و پذیرفته شد و بروایتی بعد از طلاق رجوع فرموده ما قصد اورا نیز رقم کرده ایم  
 حدیث کنند که گاهی سوده بنحان فریبنده رسول خدا را خندان می ساخت کونید وقتی عرض کرد که من دوشن تو  
 ناز که هشتم چندان رکوع خود را بد از کشیدی که من بینی خود را بر رقم تا سباده خون برود پیغمبر تبسم فرمود و با بچه  
 رسول خدای در حج الوداع زمان خود را با خود کوچ داد و بعد از کار حج فرمود این حج الوداع اسلام بود و از کردن  
 شما ساقط شد از این پس نشست بصیر را منتقم داند و از خانه بدر شود و هیچ سفر نکند بجا بر بره که بعد از پیغمبر تا  
 ازواج مطهره کردند الا سوده بنت زینب بنت جحش گفتند ما چنانکه ما موریم دیگر هیچ دایه سوار شویم و از سوده  
 در صحیح بخاری یک حدیث و در سنن اربعه چهار حدیث علمای عامه روایت کرده اند در او اخر حکومت عمر بن الخطاب  
 سوده وفات کرد اسماء بنت عمیس خیا نکه در حبشه دیده بود بفرمود از بهر او ترتیب نفسش کردند و بدان نفس بر  
 داشتند و او اول کسی بود که از بهر او نفس ساختند عمر چون آن بدید اسماء را دعا کرد و گفت سته تها سترانه  
 یعنی کونید نخستین برای زینب بنت جحش نفس ساختند و اقدسی گوید که سوده در زمان حکومت معاویه و داع  
 جهان گفت زوجه سیم رسول عایشه دختر ابوبکر بن ابی قحاف بود و هو عثمان بن عامر بن عمر بن کعب بن سعد بن تمیم  
 بن مره بن کعب بن لوی است و نسب او با پیغمبر در مرتبه پیوسته شود کنیت او اقم عبد الله است همانا وقتی  
 عرض کرد که یا رسول الله زنا ترا همه کنیت است کنیت من چه باشد فرمود بنام خواهر زاده خود دکنی باش که عبد الله  
 بن زبیر باشد و ما در عایشه امه رومان بنت عامر بن عویم بن عبد شمس بن قحاف بن اذیه بن سمیم بن دیمان بن  
 اسد بن غنم بن مالک بن کنانه است شرح خطبه کردن او در که وز قاف او در مدینه در جای خود مرقوم شد و گاه  
 او چهار صد در هم است با بچه در خبر است که رسول خدا او را در بهشت سالکی عقد بست عقد او در شهر شوال و زفاف او در  
 سال یکم شهر شوال افتاد و نه سال و ده ماه بسرای پیغمبر بود و هشت کام وفات رسول خدای بیت سال بود هم علمای  
 و جماعت این حدیث کرده اند قال رسول الله لیسانه انتن صا حنه الجمل الادیب یقول حوطا قلی کثیره  
 و تحب و بعد ما کانت رسول خدای زمان خویش را از حال عایشه و سوار شدن او بر شتر و مخالفت او را با علی خبر شد  
 همانا عایشه را با علی علیه السلام مبنی و حسدی بود و چنانکه علی علیه السلام در خطبه که مردم بصره را مخاطب داشته میفرماید و امنا  
 فلانه فادركها ضعف راي النساء و ضعف غلابه صدرها كرجل القين و لو دعيت لئنال من عبي  
 ما انت الى كرتفعل و لها بعد حرمتها الاولى الحنا على الله يفر ما يد عایشه را سستی اندیشه زمان در دین یافت  
 چه آتش حرب بصره را فروخته داشت و کینه در برینه او در سینه نندد یک حدادان همی جوشش زد و اگر عایشه را  
 جستن خون عثمان بخواند که از غیر من خوشخواهی بکند هرگز اقدام نخواهد کرد که خون عثمان را برای ضمی من دست آور  
 و با اینهمه من محل و مکان است نکند و کيفرا اعمال او را با خداوند باز گذارم ابن ابی اسحق یگوید حدیث ضغن کین  
 عایشه را از استاد خود شیخ ابو یعقوب یوسف بن اسمعیل اللعمانی پرسش کردم گفت نخستین ضغن او با فاطمه علیها  
 بود از بهر آنکه در سرای رسول خدای جای خود بجد را داشت و خود را با فاطمه با هموار بینداشت از نیروی طریقت با  
 او نمی پرد و دیگر آنکه رسول خدا را افزون از همه بد را محبت فاطمه در خاطر بود و در مجلس خا بن عامر که تفرمود لائها  
 سیده نساء العالمین و انما عذیلة منیم بنین عیران و انما اذا مرت فی الموقف نادى مناد

شرح  
حال عایشه

## وقایع اقبالیم سبب بعد از هجرت رسول خدا الی زمان ما

مِنْ جَهَةِ الْمَرِيضِ يَا أَهْلَ الْوَقْفِ غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ لِلنَّعْبَةِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 وکاخ اورا با علی خداوند در عرش است بشماوت تا که در رسول خدا کر میفرمود و یوسفی مایونی و بیها و بغضی بی  
 مَا بُغِضُوا وَأَنَا بَصْعَةٌ مِثْلِي بِرَبِّي مَا أُولِيهَا وَإِنْ أَمْرٌ بِمَا تَضَعْنَ عَائِشَةَ رَأْسَهُ رُوِيَ بِرَأْسِهِ مِثْلَهُ وَنَحْوَهُ  
 آینه میگفت در زمان سخن بین این سخن بغاطمه میردند و از آنحضرت سخنی بگفتند میآوردند فاطمه شکایت اورا بجلی میرد و کاش  
 با بوکر شکایت میرسانید چه میدانت پیغمبر سخن بد در حق فاطمه اصفا نفرماید فاطمه ابوبکر تیراز علی تار یک شد و بر چه اعزاز  
 اورا از پیغمبر میگفت بر حد می افروزد و این عرش طلحه نیز با بوکر متفق گشت بسیار وقت عایشه می نشسته و از علی سخن  
 نیکو نمیکردند با بچه این کدورت در میان بودند حدیث قدس عایشه پیش آمد چنانکه مذکور شد چون سواضه از علی در کاف  
 عایشه مشورت جست فرمود آن هی الا شیع فخلت اورا طلاق بکوی نازبان مناسقتن بریده شود و خادم  
 تمنع کن و تضریب فرمانا اگر از او چیزی ناشایست داند بگوید این سخن که علی بر عایشه خطه عرض پیغمبر فرمود و غیر  
 حشوی چند بر بستند و عایشه را گفتند بعد از نزول آیت برانت عایشه سخنان نالایق در حق علی فاطمه گفت و در  
 حیات رسول خدا حسد او ظاهر میگشت چنانکه علی علیه السلام روزی بر رسول خدا ای درآمد و در میان پیغمبر و عایشه  
 نشست عایشه گفت جای دیگر نیافتی تا اینکه کبر بران من کردی و بگردد پیغمبر در خانه خود عبور میفرمود و با علی  
 بسر و بخوی سخن میکرد و این راز بدر از کسب عایشه در میان ایشان درآمد و قالت فیم آتانا فقلنا کتبت کلمة  
 و کلام اندیشه سخن بکنید که چندین سخن بد از یکسب پیغمبر را این سخن خشناک ساخت و دیگر حدیث جفته و ترید چنانکه  
 انبیا پیش هر قوم شد با علی خطاب کرد که دست تو همی بر دست من بیاید دیگر آنکه عایشه را فرزند نیاید و فاطمه  
 عیسیا سلام را پسران و دختران بود و رسول خدا ایشان را بجای فرزند خود میداشت و فرزند نیامید و سید است  
 دیگر آنکه راه خانه ابوبکر را مسجد بیت و باب خانه علی را باز گذاشت دیگر آنکه ابوبکر را با سوره برای بگردد و سواد او  
 از عرض راه غول کرد و علی را فرستاد دیگر آنکه چون ماریه ابرهیم را آورد علی فاطمه بدیدار ابرهیم شاد شد و در خانه  
 ماریه میگردد چون عایشه خواست اورا آلوده تهنیتی بگفت علی عیسیا سلام برانت ساخت اورا ظاهر نمود چنانکه مرده  
 شد و آنگاه که پیغمبر مریض شد و در خانه عایشه بود ابوبکر و عمر با سوره تلاوت اسامه بودند و تهنیتی اسامه از هر آن بود  
 که بدید از مردم جاه طلب عالی شود و امارت مؤمنان بر علی تقریر باید عایشه ایشان را خبر فرستاد که پیغمبر از جای زمین  
 و ایشان را باز آورد و موافق روایت اهل سنت و جماعت چون مرض رسول خدا اگران شد بلال اعلام نازداد قال رسول الله  
 لِيُصَلِّ بِرَأْسِهِ أَحَدُكُمْ يَنْبَغِي لِيُصَلِّيَ بِرَأْسِهِ يَنْبَغِي لِيُصَلِّيَ بِرَأْسِهِ يَنْبَغِي لِيُصَلِّيَ بِرَأْسِهِ يَنْبَغِي لِيُصَلِّيَ بِرَأْسِهِ  
 علی و فضل بن عباس را فرمود تا از راست چپ پیغمبر اعانت کردند و بسجده در آوردند پس مهربان شد و ابوبکر را بپوشیدن  
 اشارت فرمود و طبل سنت گویند این زقن بسجده برای اهتمام پیغمبر بود بصلوة از برای نزل ناسیستکی ابوبکر به هم طمان  
 عاتمه روایت کنند که بعد از آنکه کار بر ابوبکر قرار گرفت بسیار وقت علی علیه السلام را با اصحاب خود از آنیکو سخن رفت  
 فِي خَلْوَاهُ كَثِيرًا وَيَقُولُ إِنَّهُ لَمْ يَقُلْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّكَ لَتَصَوِّحُنَا يَوْمَ نَكْرَاهُ لِهَذَا كَالْأَلِ وَغَيْبًا  
 مِنْهَا لَأَنَّهُ وَحَفْصَةَ بِنْتُ دُرَّةٍ إِلَى التَّيْمِيِّنِ أَبُو مَيْمُونَةَ وَآلِهِ اسْتَدْرَكُوا بِحُجْرَةٍ عَنْ الْحُرَّابِ فَجُلِدَ ذَلِكَ  
 أَتَمَعَ فَوَؤُا الدَّاعِيَ الَّذِي كَانَ يَدْعُو إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَيَمْدُو لِقَاعِدَةِ الْأَمِيرِ وَنَفَرَتْ بِعَالَةٍ فِي تَمْرِ الثَّلَاثِ

# جسد اول از کتاب دوم من مجلداتنا فی التواریخ

خلاصه معنی آنست که علی علیه السلام در خلوات با اصحاب خود میفرمود که پیغمبر عايشه و خضه و یاران ایشان را بصورت  
 یوسف نسبت میفرمود و از اندیشه ایشان در غضب بود زیرا که عایشه و خضه هر یک پدر خود را خلیفه میخواست و بر  
 نامی عایشه ابو بکر از جیش امامت خلف جنت و در محراب از بهرام است جماعت با استاد چون رسول خدا را که  
 کثوف بود ابو بکر را از محراب باز کشید و خود بنام استاد لکن روز کار با او مساعدت کرد و از مردم بیعت گرفت  
 این اعظم مصائب بود بر علی چه مصیبتی بر امام بزرگتر از آن نیست که امت کراه شوند و از دین بکانه گردند پس نسبت  
 او برای هلاک و مخافت است نه از برای امارت و خلافت و علی علیه السلام عایشه را در این مصیبت سبیبی یک  
 میدانست و از وی بجهت او ننگایت میبرد و دیگر اخذ فدک و دیگر ظلم که بر علی و فاطمه آمد همه از وی بود مع تصحیح  
 ابن ابی احمده باز کردیم چون ابو یعقوب بدین شرح کین عایشه را با علی باز نمود ابن ابی احمده گفت تو میگوئی عایشه  
 پدرش را تعیین کرد بصلوه و غیره خواست گفت من نمیگویم علی میگوید و انقوم را بسین که حاضر بودند و میگویند فَاَنَا نَحْنُ  
 بِالْاَخْبَارِ الَّتِي انصَلَّتْ بِي وَهِيَ تَقْتَمِنُ بَعِيْنِ النَّبِيِّ لِأَنِّي بَصِيْرٌ فِي الصَّلَاةِ وَهُوَ حُجُوجٌ بِمَا كَانَ قَدْ  
 عَلَيْهِ اَوْ يَغْلِبُ عَلٰى ظَنِّهِ مِنْ اَحْصَالِ الَّتِي كَانَ حَضَرَهَا انگاه گفت خبری چند من رسیده که سر است  
 بر اینکه پیغمبر ابو بکر را برای نماز تعیین فرمود و من متابعت میکنم آن اخبار را و از کتاب ابو بکر درین امر خبری بود که خود  
 میدانست یا حکان برد که خود شایسته این امر است همچنان ابو یعقوب میگوید که چون فاطمه رحلت فرمود در آن  
 بهر تقریب بر بنی اشتم در آنند و عایشه حاضر نشد و تارض کرد و بجای خبر آوردند که او اظهار سرور میکند و این غم در  
 علی بود تا عثمان مقول گشت و عایشه از بیم کس نترسید بر قل عثمان شاد بود و خلافت را از بهر طلحه میخواست چون دانست  
 که علی خلیفه شد فریاد برداشت که **وَاحْتَمَانًا قُتِلَ عُمَانٌ مَطْلُومًا** و این کار را بداشت تا جنگ جمل پیش آمد  
 خلاصه سخن ابی یعقوب این بود و او از جمله مفضل است با جمله اهل سنت و جماعت گویند عایشه بعد از جنگ جمل  
 تائب شد و خندان همی گریست که متفقدش شده همی گفت **كُوِدَتْ اَنْ لِي مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ عَشْرَةَ بَنِيْنَ كَلِمَتُمْ**  
**مَا تَوَاوَلْتُمْ يَوْمَ الْجَمَلِ** یعنی دوست داشتم که ده پسر از رسول خدا می مرا میبود و همه میمردند و جنگ جمل می بینید  
 گویند بعد از شهادت علی نشر مناقب و ثنای آنحضرت همی کرد لکن علمای اثناعشری این سخن را استوار ندانند گویند  
 اگر تائب بود خبزه امام حسن اتر نمی انداخت و امثال این فعال فراوان از وی شمار گشتند بجهت علمای عامه گویند  
 احکام شرعی از عایشه بار رسیده و مروریات او را دو هزار و دویست و ده حدیث نوشته اند و از آنجهت متفق علی نزد  
 ایشان صد و هفتاد و چهار حدیثت بخام و چهار در فرد بخاری و شصت و هشت در فرد مسلم و دیگر در کتب دیگر است  
 و عایشه شب شنبه هفتم شهر رمضان در سال پنجاه و هشتم هجری در ایامی در سال پنجاه و هفتم در مدینه فوت کرد  
 و اینوقت شصت و شش سال بود هم در آنشب او را برداشتند و ابو هریره بروی نماز گذاشت و در بقیع بنحاک  
 سپردند و در قبر او قاسم و عبد الله و پسر وی محمد بن ابی بکر و عبد الرحمن بن عبد الرحمن بن ابی بکر عبد الله و پسر وی  
 زیر در آمدند و در حیات پیغمبر زمان آنحضرت دو گروه بودند عایشه و خضه و سوده و صفیه اتفاق داشتند ام سلمه  
 دیگر زوجات بعد استمان بودند زوج چهارم پیغمبر خضه دختر عمر بن خطاب است اما در اوزن بن قهر مطنون بن حبیب بن  
 ابن خدا و خضه سخت زوجه خنیس بن خدا قن بن قیس سیمی بود این خنیس هجرت نموده و حاضر گشتند و بعد از وفات

وقایع اقالیم سبعة بعد از هجرت رسول خدا الی نساها

و بروایتی بعد از جنگ احد وفات یافت گویند چون حضرت حنفیه بی شوهر ماند عمر او را بر عثمان عرض کرد چه رقیه نیز نماند بود  
 عثمان گفت در این کار تا من کنم پس ای کویم روز دیگر عمر را دیدار کرد و گفت من شدم که حضرت را بشرط زنی نخواهم  
 بخرت رسول مدوا از عثمان شکایت آورد پیغمبر فرمود خداوند زنی بهتر از حضرت عثمان داد و شوهری بهتر از عثمان بخر  
 تو عطا فرما پس حضرت پیغمبر بخواست و اتم کلثوم را بثمان داد و بروایتی شتر حضرت را بپدر عرس کرد و او خاموش بود  
 چون پیغمبر حضرت را بگرفت ابو بکر با عمر گفت چنان از ان خموشی من بر بخیدی گفت چنین است گفت من دانسته بودم  
 پیغمبر سخن از حضرت کرد و ازین روی خاموش شدم و خواستم گفت پیغمبر گفتم لا حرم از تو پوشیده است و من قتی پیغمبر حضرت را  
 طلاق گفت عمر خاک بر سر پران کند که دیگر از بهر من چه سگانت بماند و چندین اسکاج کرد که پیغمبر رجوع فرمود و ولادت حضرت  
 پنجاه سال قبل از بعثت بود در سال چهل و یک هجری در بروایتی چهل و پنج و نیز چهل و هفت گفته اند از چهار بخت و مردان  
 بن حکم که از قبل معویه حاکم مدینه بود بر او نماز گذاشت و در بقیع مدفون ساخت و او شصت ساله بود علمای عاصم شصت  
 حدیث از او آورده اند در فردوس شش حدیث و در دیگر کتب پنجاه و چهار حدیث است صدق حضرت چهار صد و بیست  
 بود زوجه پنجم رسول خدا زینب بنت خزيمة بن احوار بن عبد المطلب بن عبد مناف بن هلال بن عامر بن صعصعه  
 او سخت زوجه طفیل بن احوار بن عبد المطلب بود او را طلاق گفت و بر او شش عبیده بن احوار بزی آورد  
 چون عبیده در غزوه بدر شهادت یافت بروایتی عبد الله بن جحش اسی هفتاد و او نیز در حرب احد شهید شد در  
 سال سیم هجری رسول خدا پیش نکاح کرد و چهار صد در هم کابین بست من از شته در ربیع الآخر سال چهارم هجری  
 و دایع جهان گفت و بروایتی سه ماه در سرای پیغمبر بود او را اتم الساکین بنامیدند لِحَمَائِهِمْ وَ شَفِيفَاتِهِمْ  
 وَ احْسَانِهَا إِلَيْهِمْ وَ كَثْرَةَ اطْعَامِهَا لَهُمْ زوجه ششم رسول خدا اتم سلمه نام او هند بنت ابی امیه است و نام  
 ابی امیه حذیفه و بروایتی سهیل بود و بعضی گویند هو شام بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن مخدوم بن قحطبان بن لوی بن  
 غالب از جماعت بنی مخدوم است و او دختر عمه رسول الله حاکم بنت عبد المطلب است سخت زوجه ابو سلمه بن عبد  
 عبد الله بن عبد المطلب بود که پسر عمه پیغمبر زوجه بنت عبد المطلب است و ابو سلمه را از او چهار فرزند بود زینب و سلمه و  
 و دره با جمله ام سلمه با شوهر خود ابو سلمه هجرت بکنه نمود و بعد از هجرت از حبشه بکه هجرت بدین نمودند ابو سلمه در  
 احد زخم یافت و چون جدا و آب بودی گرفت بسترش را سوراخ شد و در هجرت از سریه جرحش تازه گشت و بدان زخم در  
 گذشت ام سلمه گوید وقتی شوهر من از رسول خدا ای بخدیث کرد که هر که در سنگام صحبت است رجوع کنی می گوید انما  
 لله و انما الیہ راجعون و ایند عا بنوا اللهم عندک احتسب مصیبتی هذیه اللهم اخلصنی فیها خیرا البته  
 خدای بهتر از آن کرامت کند چون ابو سلمه وفات کرد من ایند عا همی قرائت کردم برین شوار سینه که گویم اللهم اخلصنی  
 فیها خیرا و می اندیشیدم که از ابو سلمه بهتر که تواند بود بروایتی یکروز ام سلمه با شوهر گفت که زمان بعد از تنوی  
 شوهر گشتند و مردان نیز بعد از مرگ زن خستی بیادند بیاتان او تو پیمان کنسیم که هر کدام زود تر بمردیم اند یکر خستی  
 بگرد ابو سلمه گفت زنهار اگر من بمردم خود را زحمت میفکن و بمرد دیگر شوهر کن آنگاه دست به عا برداشت که  
 آنگاه بعد از من ام سلمه را مردی روزی کن که بهتر از من باشد بروایتی ام سلمه از پیغمبر شنید که بر سر مردی سخن میگوید  
 که آن ساعت بلکه آهین گویند بعد از وفات ابو سلمه عرض کرد یا رسول الله در فراق شوهر بگویم فرموا اللهم اغفر لی و له

ذکر حال زینب بنت خزيمة

ذکر حال ام سلمه

وایتی

## جسد اول از کتاب دویم من مجدداً تاسخ التواضع

۶۰

وَأَعْفَبْنِي مِنْهُ عَقِيْبًا حَسَنًا و بدان مشغول شد و عرض نیکو تر یافت و نیز گفته اند پیغمبر سخنانم سلسله وقت او را بر کت شمر  
 تعزیت گوید پس فرمود خدایا اندوه او را تسکین ده و جبر صیبت او کن و عرضی بهتر آورده باشم چنانچه در آن سلسله شمرده  
 شده ابو بکر و عمر خواستار او شد لذا جابت فرمود بعد از آن پیغمبر او را بخواست عرض کرد در جابر رسول الله لکن من عوفی  
 ساخوره ام و فرزندان یتیم دارم و غیرت فرادان با من است و تو زمان انجمن میکنی و دیگر اگر اولیای من حاضر نیست  
 پیغمبر فرمود آنچه گفتی سال دارم من افزون از تو سال برده ام و زنا عیب نیست که با بزرگتر خود شوی کند و آنچه گفتی  
 یتیم دارم کفالت یتیمان تو بر خدا و رسول است و آنچه گفتی غیرت میوزم و عاکن تا خداوند این خوی از تو بگرداند  
 و آنچه گفتی اولیای من حاضر نیست اولیای تو آنکه حاضر است و آنکه غایب مرا کرده نذارند پس ام سلمه فرزند خود  
 عمر را که سنوز در جبهه بلوغ نداشت فرمود بر خیز و مرا با رسول خدای ترویج کن و عمر مادر را پیغمبر داد و این واقعه در  
 سال چهارم هجری بود و کابین او را رسول خدا بده در مکتب و بروایتی فرمود کابین نماز آنچه با فلان خواهر تو  
 داده ام کم نکنم و کابین از تن دست آسی و دو سب و بالشی که از لیف بیاکنند بود و نیز گفته اند صد اقل و کافنی و قدحی  
 و دیگرکی و خوانچه نرک از چوب بود با بجز رسول خدا خانه زینب بنت خرمه را که در آن نزدیک بود و داغ جهان گفته بود از  
 او تعزیر داد آنگاه که ام سلمه بخانه درآمد خنجر یافت که اندک بود داشت و نیز یکی از سنگ بود دست آسی پس انگلی  
 از جوهر گرفت و ضمن کرده عسید و سافت و نزدیک پیغمبر برد و طعام و نیمه جان بود رسول خدای سه روز در خانه  
 او بود چون خواست بیرون شود در رعایت نوبت دیگر زنان کند ام سلمه در حق او گرفت پیغمبر فرمود لَيْسَ بِنِ عَالِي  
 اَهْلِيَابِ سَمَوَانَ اِنْ شِئْتَ سَبَعْتَ عِنْدَنَا لَنْ سَبَعْتَ عِنْدَهُنَّ و اِنْ شِئْتَ فَلَنْ تَلْتَقِيَنَّ رُؤُوسَنَا و در روزی که نوبت رفت روز  
 بمزارم و اگر زینب هر یک را سه روز مقرر دارم ام سلمه بیستم سه روز در ضحایا گویند پیغمبر فرمود اِنْ لِعَائِشَةَ  
 عِيْنٌ شَفِيْعَةٌ مَا نَزَلَهَا مِنْ اَحَدٍ يَعْضِيْ اَزْ بَرَايِ عَائِشَةَ و در نزد من مکنات و تشریفات است که دیگری ندارد در دنیا چون  
 ام سلمه را نکاح بستگفتند مَا فَعَلْنَا الشَّقِيْبَةَ بِسَخِّ نَدَادٍ اَسْتَنْدَمَ سَلْمَةَ رَا سَكَانِيْ بَرْبِكِ اسْتِ و او پس از آن  
 زمان پیغمبر فوت کرد و بعد از شهادت سید الشهدا حسین بن علی علیهما السلام بر اهل عراق لعنت فرستاد چنانکه  
 انشاء الله در جای خود بشرح رود و در سال نجاه و نیا شصت یک هجری بدر و دزدان کانی گفتند بو هر پره بروی  
 نماز کرد و در بقیع با خاکش سپردند مدت زندگانش ششاد و چهار سال بود علمای عامه سیصد و هفتاد و هشتاد  
 از او آورده اند از آنجمله تنفق علیه سیزده حدیث در فرد بخاری سه حدیث در فرد مسلم ده حدیث دیگر در کتب دیگر است  
 زوجه پنجم زینب بنت جحش بن یاسر بن عمیر بن مزی بن کثیر بن غنم بن دودان بن اسد بن خزیمه بن مدرکه است  
 و سخت نام او بزه بود پیغمبر او را زینب نام نهاد زیرا که بزه بزرگیه نفس تنبیهی کند و بزرگیه نفس بدلول لا اذکوا انفسکم  
 کرده باشد و کنیت او ام الحکم است و مادر او عمه پیغمبر امیمه بنت عبد المطلب است سخت زوجه زید ابن حارثه  
 بود زید طلاق گفت و پیغمبر عهده بست و این واقعه در شهری قده سال پنجم هجری زینب است کونیه پیغمبر زینب  
 برای زید خواستاری نمود و او چنان پندار کرد که از بهر خویش میلبد قبول خطبه نمود و از آن پس چون نوبت  
 که خواستاری از بهر زید بوده سر برافت چه زینب دختر عمه پیغمبر بود و چهره زینب داشت زید از او کرد و پیش نیست

## وقایع اقبالیم سببع بعد از هجرت رسول خدا الی زمانها

۶۰۱

اورا سخاوت و عبدالمطلب بن حشیش با خواهر در این سخن عهد استمان بود پیغمبر فرمود زید را باید قبول کرد و زینب  
 صلیقی ده تا براندیشیم در این سخن بودند که این آیت باید و ما کان المؤمنین ولا مؤمنات اذ اقصی الله ورسوله انما  
 ان یكون لهم الخیر من امرهم و من یعص الله ورسوله فقد ضلّ صلا لا یمینا پس زینب عبدالمطلب  
 راضی شدیم لاجرم زینب را بازید عقد بست و بده دینار زر سرخ و نشت در هم سیم سدید و تقفد و چادری و پیراهنی  
 و پنجاه مد کدوم و سی صاع خرما کابین بست و یکسال بازید بود آنگاه خدای پیغمبر را خبر فرستاد که در علم قدم است  
 که زینب من جمله زمان است و میان زید و زینب نامازکاری افتاد خدا که زید شکایت بحضرت پیغمبر آورد گفت  
 اورا طلاق میگویم فرمود زن خود را بدار و از خدای تبرس چه بر مردم عرب بفرسید که بگویند زن پسر خوانده نخواست  
 میخواست و در جاهلیت مردم عرب زن پسر خوانده را مانند پسر صلبی بر خود حرام میدانستند زید پسر خوانده پیغمبر بود با بجد کت  
 دیگر زید حاضر شد و گفت زینب را طلاق کنتم که زبانش بر من دراز بود و خوبی درشت داشت پس این آیت فرود  
 شد و اذ تقول للذی انعم الله علیه و انعمت علیه امسک علیک زوجک و اتق الله و تخفی فی  
 نفسک ما الله عبداً به و تخشی الثامر لله الحق ان تخشیه یعنی با دگر ای محمد وقتی که گفتی مرا نکس که تمام  
 کرده بود خداوند بر او یعنی اسلام را و توفیق متابعت ترا و انعام کرده بودی تو را و که اورا خریدی و آزاد کردی و اورا  
 بفرزدی برداشتی نگاه دار زن خود را و از خداوند بیم کن همانا پنهان داشتی در دل خود خیر را که خداوند پدید کنستند  
 آنست و بیم کردی از سخنان مردم و خداوند سزاوار تر است با که از او برسی لاجرم چون عده زینب شمرده شد  
 پیغمبر زید را سنجوستاری او امر فرمود زید چون بنزدیک زینب آمد که بیت که آرد پیغمبر کند زینب چشم زینب بزرگ نمود  
 که در نگاه توانست کرد و بهتری باز شدن گرفت و گفت بشارت با تو را که پیغمبر مرا سنجوستاری تو فرستاده زینب  
 گفت بر این سخن که بیم تا با خدای خود مشورت کنم پس برخواست و بسجده رفت بروایتی دور گفت تا گذاشت و  
 گفت اللهم ان رسوالتک یخطبونی فان کنث له فخر و جینی منته یعنی ای پیغمبر تو مرا سنجوستاری کن اگر سنجوستاری  
 بزنی با او و این وقت پیغمبر در خانه عایشه بود این آیت بر او فرود شد فلما اقصی زید منته و اطرا از و جنتا کما لیکلا  
 یكون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیاتهم اذ اقصی منهن و طرا و کان شر الله مفعولاً میفرماید  
 از پس آنکه زید حاجت خود را از زینب بگذاشت اورا با تو تزویج کردیم تا مردان بدانند که زینب پسر خوانده خود را  
 بزنی گرفتن روا باشد و از نزدی عیسانی برایشان واجب نکرد چون این آیت فرود شد رسول خدا بمبئی فرمود پس  
 فریاد کرد که بنزدیک زینب شو و او را بشارت ده که دعای تو مقبول افتاد و خدایت بزنی با من داد سلمی که فادانه  
 پیغمبر بود شتافت و پیغمبر بر سرانید زینب شاد شد و هر چلی که در سرور وی داشت شردگانی داد و سجد بشکر  
 بگذاشت و بر خود واجب کرد که دو ماه روزه بگیرد عایشه که زینب زنی نیکوروی بود و نکاح او را در آسمان بستند  
 و مرا بیم افتاد که بین دو شرف برافزاید با بجه پیغمبری اجازت بخانه زینب در رفت و او سر برهنه بود عرض کرد  
 یا رسول الله بی خجسته و کوا فرمود الله المزوج و جبرئیل الشاهد و از زمان و گوشت طعام و لیمه بخت  
 انس بزبانک را از زمان کرد تا مردم را که در و پانده و لیمه حاضر کرده و سیر بخوردند و بر قند خدا که دیگر کسی  
 نماند و پانده از گوشتی بود که هر و لیمه فرج کرد و در این سحر آشکار شد بروایتی این مالک که یک درین اسلم خجالی فرود

## جسده اول از کتاب دوم من مجلدات صالح التوابع

۶۳

وخرما دروغن برای طعام ولیمه باخت و در قدحی کرده مرا سپرد و گفت پیغمبر را از وقت طعام عذر بخواه چون بگفت  
رسول بر دم مردم گروهی انعام طلب کرد و فرماد که هر کس را دیدار کردی بطعام ولیمه دعوت کن من رفتم پیغمبر بودم  
باقت طعام اینجا عت کثیر میکنند با بچه سید کس و بروایتی بنقاد و کینتن و اگر بنقاد و دو تن انجمن شد پیغمبر دست  
بران طعام نهاد و خدایرا بخواند و فرمود هر ده تن نزدیک شوند و از نزدیک خود بخورند مردم چنان کردند و من  
همی دیدم که خرمافزون میشد و روغن زین قدح میجو شید یا با بجمه سیر بخورند از نگاه فرمان کرد تا قدح را بر کفم نهادم  
انیزان افزونست یا نگاه که نهادم پس نزدیک نیب بر دم او نیز بخورد و سپس نزدیک را آوردم و قصه بگفتم  
عجب مکن که اگر خدای خواستی تمام مردم از آن سیر بخورند با بجمه مردم بعد از اکل طعام کران نشسته سخن  
گفتن گرفتند و زینب در کنار خانه روی بدیوار نشسته بود پیغمبر میخواست که خانه از بیگانه برداشته شود و شرم  
داشت که ایشان را بیگانه کند در پایان این امر خود برخواست و بیرون شد اینوقت مره مان بر قند خیزن که همچنان سخن  
کردن بودند پیغمبر در خانه زوجات میرفت و برایشان سلام میداد و ایشان پیشش میکردند که یا رسول الله  
اهل خود را چگونه یافتی هم در اینوقت یکتن بیرون شد پیغمبر در خانه زینب آمد دید هنوز دو کس بجایست همچنان صحبت  
فرمود و خویش را مشغول بداشت تا آنوقت نیز بیرون شدند اینوقت بخانه زینب در رفت و ستری فرو گذاشت  
و آیه حجاب درین قصه فرود شد یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم  
الی طعام غیر ناظرین اناه و لکن اذا دعیتم فادخلوا فاذا اطعتم فانقشروا و لا مسنانین لکم  
ان لکم کان یؤذی لنبی فلیسجی منکم و الله لا یسجی من الحق و اذا سئلتموهن  
منا عا فسلوهن من و ذاه حجاب ذالک اظهر لقلوبکم و قلوبهن خلاصه معنی است  
بی اجازت بخانه پیغمبر در نیاید و چون با جازت داخل شدید و از کار اکل و شرب سپرد و ختید بیرون شوید  
کرانی و قصه خوانی کنید و رسول خدایرا میازارید چه از تنبیه شما بیرون شدن شرمناک سیکرد و هرگاه تا  
حاجتی افتد از پس برده سوال کنید و بحکم سرای رسول خدا در میان اینوقت پیغمبر این آیت بر مردمان فرمود  
کرد و از وجوب حجاب کسی داد اما منافقان مدینه گفتند محمد زن پسر خود را خواست خدا و بدین آیت را فرستاد  
تا مردمان بدانند هیچ پسر خوانده را در شریعت احکام پسر لازم کرده ما کان محمداً با احلین و جالکم و لکن  
کان رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بیکل شیء علیما معنی خاست که پسر خوانده را روانیت که  
بگوید محمد پدر منست محمد پدر هیچک از شما نیست بلکه سر خدا و خاتم نبیاست هم این آیت در معنی فرود شده و ما  
جعل ادعیاء کما ابنا کما ذالک قولکم با فوا فیکم و الله یقول الحق و هو یمهدی السبیل ادعوهن  
لا بانهم فوا قسط عند الله فان تعلموا الاء هم فاحوا انکم فی الدین و موالیکم سیر باید پسر خوانده را  
پسر خود شمارید این سخن است که بر زبان شما میگذرد و حقیقتی ندارد ایشانرا پسرهای پدران ایشان بخوانید او که  
پدر ایشانرا ندانید برادران شما و دوستان شما میند و درین بجمه در قصه زینب مردم عاوه گروهی که عقیده نیک بود  
دارند بروایات نالایق پرداخته اند و روایت آن سزاوار نیست هر که را ایمان استوار و دل نانا باشد که پیغمبر محترم  
و عصمت خداوند نگاهبان اوست هرگز نظر او بر خطایغند و قصه زینب جز این نیست که مرقوم افتاد و در سبب آن بجا

## وقایع اقالیم کسبه بعد از حجت نوال خدا الی ما ساءها

۶۳

روایات دیگر نیز کرده اند عایشه حدیث کند که زوجات مطهرات شبانگاه از برای قضای حاجت بصحرایین میبندند  
و عمر معروض میداشت که زمان آن که در حجاب باشند نیکوتر است تا مردم ایشان را باز ندانند و کسب سوده بنت زمعه را  
از دوزکریست و او زنی بلند بالا و جسم بود شناخت و کسی سوده ترا شناختیم و این جبارت از برای حسن نوال آن  
حجاب کرد پس خداوند آیت حجاب بفرستاد و جز این نیز گفته اند و ذکر آنچه از سیاق تاریخ نگاران بیرونست و در  
فضایل زینب آورده اند که یکروز پیغمبر بر مهاجرین قیمت امیرال فقی میفرمود و زنان خویشان نیز چیزی بداد الا زینب  
بنت جحش را عرض کرد زنی نماید که عطیستی بزکرت و مکانت پدر و برادر و خویشاوندان و بموجب نیقاد بایت که برک  
انکم مرابا تو داد عطا فی فرمانی بمنحی پیغمبر عظیم اثر کرد و فاحزن رسول الله صلی الله علیه و آله قولها و بلغ  
مینه کمال المبلغ عمر بن خطاب گفت چرا بدین سخن پیغمبر از شما فقی زینب گفتای عمر بگذارد اگر این قصه بر خیزد  
تو آمدی روادادی که راضی باشد پیغمبر فرمود ای عمر او را بگذار که او را چه است نمی عرض کرد که تو بگفتی که  
انکنا شیعی فی الدماء المنزع الی الله داین آیت اقرات که در آن ابراهیم لا واه جلیلید عایشه که یکه از  
امراه اکثر خیرا و اکثر صدقه و او صل للرحم و ابدل لفسها فی کل شیء یتقرب الی الله من ذنوب  
یکروز زینب در حضرت رسول معروض داشت که مرا چه نصیبت است که دیگر زانرا نباشد تحت آنکه چهره من تو نیست  
دویم نکاح من در آسمان واقع شده دیگر این حدیث را جبرئیل پیغمبر گوید که گفت وقتی رسول خدای بازمان خویش فرمود  
اطولکن یداً استر عکن الحوقالی یعنی چون من از جهان بیرون شوم آنکس از شما که دراز دست تر است زودتر بمن  
پیوسته شود زمان قصبه بر گرفتند دستهای خویش را پیوندند سوده بنت زمعه را دست درازتر بود بعد از رسول  
خدای چون نخستین زینب برای جاوید شتافت دانستند که درازی دست کنایت از کثرت خیرات و صدقات  
بود چه زینب بدست خود رحمت می کشید و دستم در اصدقه بذل میفرمود هنگام گفت من کفن خویش ساختم اگر  
عمر کفن برای من بفرستد یکصدقه کنسید چون برای دیگر تحویل داد عمر از خانه بیت المال کفن بفرستاد و هر شش خوار  
کفن کرد و آنرا که خود کرده بود صدقه داد عایشه در فوت او گفت ذهبت حمیده مفیده مفرغ الینامی و الاکرامیل  
و عمر که حکومت داشت حکم داد تا در دادند و مردم مدینه حاضر شدند عمر بر او نماز بگذاشت و در بقیع بنجاک سپرد و در  
قبر او اسامه پسر زید و محمد بن عبدالله و حبش برادر زاده او و محمد بن طلحه بن عبدالله پسر زاده او در آمدند و در آنجا خاک  
سپردند و در سال بیتم یا بیت و یکم هجری وفات کرد و پنجاه و سه سال روزگار برده بود و در کتب عامه یازده حدیث  
از او روایت کرده اند من جمله دو حدیث متفق علیه است صدق زینب نیز چهار صد در هم بود زوجه هشتم رسول خدای  
جویری بنت اکارث بن ابی ضرار بن ابی حلیب بن عابد بن مالک بن خرمیه خزاعیه است و تحت با پسر عم خود ذو  
الشرین ماض بن صفوان بود و او در غزوه مرسیع شیده شد و رسول خدای هنگام مراجعت در شهر شحان سال پنجم  
هجری و بره اینی سال ششم او را نکاح بست چنانکه از این پیش هر قوم افتاد نام او تحت بره بود پیغمبر جویری بدل  
ساخت یکروز رسول خدای بعد از نماز صبح از نزد او بیرون شد و چاشتگاه مراجعت کرد جویری همچنان بیسلی بود پیغمبر  
از آنگاه که بیرون شد سه نوبت چهار کلمه گفتیم اگر با آنچه تو امروز گفته بیزان برزند که انتر آید و آن کلمات اینست  
سبحان الله و بحمده و عدد خلفیه و رضایفیه و زینه عرشیه و میداد کلیاتیه

شرح  
حال جویری



## جسد اول از کتاب دویم من مجلدات تاریخ التواریخ

گویند که در جمعه پیغمبر خدا او شد و گفت روزه داری عرض کرد دارم فرمود اظفار کن و از آنجا علمای عامه گفته اند زوجه  
 یکتذ روزه گرفتن مکره باشد و جویری در سال پنجاه و بروایتی پنجاه و شش هجری در مدینه وفات یافت و شصت و پنجاه  
 بود و مروان بن الحکم که از قبل سویه حکومت داشت بر او نماز گذاشت و در کتب عامه هفت حدیث از او آورده اند  
 در فرد بخاری دو و در فرد مسلم دو و دیگر در کتب دیگر است صدق وی نیز چهار صد در هم بود و نام حلیه بنت ابی  
 سنان بن حرب بن امین بن عبد شمس بن عبد مناف فام او را و بروایتی بنده است مادر او صفیه بنت ابی العاص بن امیه  
 عبد شمس است که عمه عثمان بن عفان باشد و او سخت زوجه عبیده الله بن حبش سدی بود که در او ایل اسلام مسلمانان  
 گرفت و بجانب حبشه هجرت کرد و از عبیده الله دختری آورد بنام حلیه و از نیروسی کنی نام حلیه گشت با بچه یکتذ در  
 حبشه ام حلیه عبیده الله را در خواب بقیح ترویجی دیدار کرد و صبحگاه عبیده الله گفت ای ام حلیه من سخت نصرانی شدم  
 آنجا مسلمانان گرفتند و دین نصاری نیکوترین ادیان است چونت که بدین نصاری بازگردم حلیه گفت این کن که دوست  
 خواهی چون آنک بر تو دیده ام عبیده الله این سخن را پیغمبری نشنود و مرتد گشت و پس از روزی چند مرد و یکتذ دیگر ام حلیه  
 در خواب دید که کسی او را ام المؤمنین خطاب کرد تغییر رفت که ضحیح پیغمبر کرد و از پس آنچنان افتاد که یکتذ روز  
 کینک نجاشی که ابرهه نام داشت بروی درآمد و گفت نجاشی میفرماید رسول خدای کتابی بمن فرستاده که ترا از بهر او خوا  
 کنم بدین سادمانی دو سوار و دو ظالم و چند گمشتری نقره که در دست پای داشت بر دکانی ابرهه را سپرد و گفت شکر  
 الله بخیر ابرهه گفت نجاشی گوید و کیلی بر گزین تا ترا بزنی بر رسول خدای دهد ام حلیه خالد بن سعید بن العاص او کیلی خست  
 و نجاشی جعفر بن ابی طالب و مهاجر بن حبشه را حاضر فرمود و خطبه بخواند و شهادتین گفت و اخبار عیسی بن مریم را بشت  
 محمد روایت کرد و ام حلیه را چهار صد دینار زر سرخ یا چهار هزار در هم سیم خالص کابین بست و زر کابین را حاضر نمود  
 خالد قبض کرد چون خواستند مردم پرانگند و شوند فرمود از سنن انبیاست که در عهد نکاح مانده نهند پس ایشانرا طعام  
 خورانند و چون مبلغ کابین را بخود ام حلیه گشت ابرهه را بخواست و پنجاه دینار زر سرخ تسلیم داد و گفت از روز که مرده  
 آوردی چیزی لایق نداشتم ابرهه آن حد را که حلی و زیور ام حلیه داشت بگشود و این زرد این بر سر آن نهاد و ستر داشت  
 و گفت نجاشی مرا سوگند داده که از تو چیزی نستانم و بدینا حاجت ندارم آنچ ابرهه که چون بخت رسول رسی سلام کنی با  
 با بچه نجاشی بسج سفر نام حلیه کرد و در زمان خود را فرمان کرد و آنرا هر گونه طیب و عطر بدو فرستادند و او را با شتر چلنی  
 و جماعتی از مهاجران حبشه بخت پیغمبر کیلی ساخت و کتوبی نگار کرد و پیراهنی و سوزنی و وردانی و جفتی موز بسیار  
 از بهر دیده فرستاد و چون ام حلیه بر رسید شکر نجاشی بگذاشت و سلام داد بر ساند پیغمبر خدا الله و علیک  
 و علیها السلام و در خطبه و کلامه و این استوار باشد که بعضی حدیث کرده اند که ام حلیه را بدینه آوردند و عثمان بن  
 عفان در سال هفتم هجری از بهر پیغمبر خواستاری نمود و با بچه چون ام حلیه را هنگام وفات بر رسید با عایشه  
 و ام سلمه گفت مرا سفودارید چه میان زمانیرا که کیو هر باشد سخنان گفته شود گفتند خداوند را و ترا یا مرزا دغیر کردیم  
 گفت مرا شاد ساختید خداوند شما را شادمان کند در سال چهل و دویم و بروایتی چهل و چهارم و وفات کرد و در آن  
 بن حکم بر او نماز گذاشت و بروایتی ضعیف وفات او در شام بود و در کتب عامه شصت و پنج حدیث از او آورده اند  
 من جمله دو حدیث در فرد مسلم و یکی در فرد بخاریست زوجه دهم رسول خدای صفیه بنت حمی بن خطاب بن حلیه

شرح حال ام حلیه

وقایع اقلیم سببه بعد از هجرت رسول خدا الی زماننا هذا

از بنی اسرائیل از سبط هرون بن عمران علیه السلام از قبیله بنی النضیر است ، در او ضرورت سوال باشد نخست آن سلام  
 بن شکم بود از راه جدا شده و نکاح کنازه بن الربیع بن ابی ایحیی در آمده و کنازه در حرب خیر گشته شد و صفتی امیر گشت چنانکه  
 شرح آن هر قوم افتاد و رسول خدا پیش خاص خویش داشت و تزویج کرد و آزاد ساخت و اخلاق او را صدق او فرو  
 چون از ظمیر کوچ خواستند که در اعطای پیغمبر حاضر کردند پای مبارکش پیش نهاد تا صفتی قدم بر نهاده و  
 شود صفتی ادب کرد و زانوی خود را بر آن پیغمبر بر نهاد و بر نشست آنحضرت با جامه او را پوشیده داشتند  
 ردای مبارک بر پشت سرش بست و خود بر پیش روی سوار شد و چون شش سال راه طی مسافت کردند و منزل  
 شایر خواست با او زفاف کند صفتی رضانداد پیغمبر بنخید و در منزل صبا با ام سلمه نام سلیم مادر انس فرمود تا صفتی  
 کن که با او زفاف خواهیم کرد و او سنوز هفده سال تمام کرده بود و نیک زیبار خسار بود با جمله ام سلمه او را خوشتر  
 کرد و بیاموخت که از رسول خدا سر بر نهاد پس از آن منزل قاف کرد و آنشب ابویوب انصاری سلاح جنگ بر  
 خود راست کرد و در کردیم پیغمبر بخواست بود باید که پیغمبر از خانه بر آید بانک سلاح ابویوب بشنید فرمود کسیتی  
 گفت منم ابویوب زنی جوانست و پدر و شوهر او را متحول ساخته آیدیم کردم که مبادا ناسیستی از او پدید آید  
 فرمود اللهم احفظ ابا یوب كما حفظتک با جمله ام سلمه کوی صبحگاه صفتی را یک سوی لشکر کلاه برم  
 و پرده بر کشیدم تا غسل کند و کفتم پیغمبر ابا خود چگونه یافتی گفت امشب تا صبح با من سخن کرد و فرمود هر از منزل پیش  
 بزفاف رضاندادی عرض کردم چه او آن نزدیک بود دیدیم کردم که ترا کسی زنده پیغمبر این سخن خوش آمد با جمله  
 رسول خدا ای در صبح زفاف قروت و روغن و فزاد و سویق طلب فرمود و چنگالی کرده و لیمه بر آید و صفتی ضرادر  
 آب گذاشته صبحگاه آن بنید مردم را بر آید و بعد از ورود بدین رسول خدا صفتی در خانه حاضر بن عثمان و  
 آورد و زمان انصار چون صف جمال او را شنیده بودند بیدار او شتا قلند و عایشه با چادری و نقابی نباشند  
 خود را بیمان زمان انداخت پیغمبر او را شناخت و چون بیرون میشد از قها چادر او را کشید و گفت ای پیغمبر صفتی  
 چون یافتی گفت بیو تیه را در میان یهودان دیدم فرمود کوی که او مسلمان و حسن اناسلام گشته ام سنانا و سلیمه  
 کوی از زمان پیغمبر چارتن لباس دیگر کون بیدار صفتی شدند عایشه و زینب بنت جحش و خضه و جویریہ پس خضه  
 با جویریہ همی گفت زود باشد که این جاریه برانند کند جویریہ گفت و از قومیت که زنان ایشان نزد شوهر کم بخت باشند  
 عایشه کوی در نوبتی در سفر شتر صفتی مانده شد و زینب را شتری افزون از خود بود پیغمبر فرمود چه شود اگر  
 صفتی را شتری دهی تا او را بمنزل سنانا عرض کرد من با یو تیه پیغمبری ندیم پیغمبر بر خبید و دو ماه با سه ماه ترک او  
 بگفت زینب چنان از آمدن پیغمبر بویس شد که سر بری از بهر او بود و بدو داشت از پس ایند تیه که روز رسول خدا  
 بخانه او در آمد و آستنی فرمود کویند در مرض مرده رسول خدا ای زمان در کرد او انجمن بودند صفتی گفت یا رسول الله  
 سو کند با خدا ای دوست دارم که اینمرض بر من باشد زمان با کوی که فکر کرد پیغمبر بدانت و کویند داشت فرمود کویند  
 با خدا ای که راست میگوید و نیز گفت اندک روز صفتی بر پیغمبر در آید و او را گریان یافت پرسید گفت عایشه و خضه  
 میگویند ما بهتریم از تو پادار شریف فریاد است و هم زمان او پیغمبر فرمود چه نیست کوی پدر من هرون بن قحط بن موسی و تو  
 من محمد است و بروایتی خدا گفته ای تقی الله یا حفصه و کویند عایشه در شیع صفتی پیغمبر گفت بس

سیدان ائمه کرام  
 در این کتاب  
 در این کتاب

# جسد اول از کتاب دوم من مجلدات نسخ التواریخ

شرح حال میمون

که او چنین چنان است یعنی کوتاه است آنحضرت را ختم آمد و گفت **لَقَدْ فَتِكَ كَلِمَةً تُوَفِّجُ بِهَا النَّجْرَ لِحَنَّةٍ** یعنی کلمه کفنی که اگر لونی داشت و در برفاق در یار دیگر کون ساخت در سال سی و شش هجری و بروایتی در زمان حکومت عمر صقیه از جهان برفت و عمر بر او نماز گذاشت اهل سنت و جماعت از او حدیث آورده اند یک حدیث تنقیح علی است و دیگر در کتب دیگر است زوجه یازدهم پیغمبر میمون بنت کحارث بن بن بن بحر بن الحزم بن روتین بن عبد الله بن مال بن عامر بن صعصعه بن عاصم بن عقیل بن ابی رباح بن عدنان بن عدنان بن کنانه بن خزيمة بن کلاب بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانة بن خزيمعة بن معد بن عدنان بود سخت او را نام بره بود پیغمبر میمون فرمود و دهند ما در میمون را دادای بزرگ بود چنانکه گفته اند **هِيَ الْكُرْمُ الْحَجْوِيُّ جَعَتْ عَلَى الْأَرْضِ أَصْهَارًا** یعنی این زن که همداشد دادای نیکو فراهم آورده یکد خورش میمون با پیغمبر بود و دختر دیگرش ام فضل با عباس عم پیغمبر بود و همدرا جحر حارث پدر میمون شوهر دیگر بود که عیسی خشمی باشد از وی نیز دختران داشت اسماء بنت عیسی را جعفر بن ابی طالب خواست و بعد از جعفر ابو بکر بن ابی قحافة گرفت و بعد از ابو بکر او را علی علیه السلام تزویج کرد و اسمارا از هم این شوهران فرزندان است با بچه دختر دیگر او را که زینب بنت عیسی باشد حمزة بن عبد المطلب خواست و دختر دیگر سلی بنت عیسی باشد ابن الهادی عقد بست با بچه میمون در جاهلیت زوجه میمون عمر و ثقیف بود چون از او جدا شد نکاح برادر حویطب بن عبد الغزی یا فروه بن عبد الغزی یا سبزه بن ابی رهم یا عبد البلیل بن عمرو درآمد شوهر دوم نیز وفات کرد و رسول خدای او را در سال هفتم هجری شکام عمر هفت از عمره قضا تزویج کرد و در ارض سمرقند در نوای کلمه است با او زفاف کرد و چنان افتاد که بعد از چهل چهار سال در همان منزل در اوج جهان گفت و در محل قبه زفاف مدفون گشت گویند میمون زینب است که نفس خود را به پیغمبر بخشید آنگاه که خبر خویشماری بدو بردند بر شتر می سوار بود گفت **شَرُّ مَا يَخْرُجُ مِنْ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ** است این آیت فرود شد **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ وَبَنَاتِ الْأَخِ وَاللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** از این آیت مکتوف افتاد که هرگاه پیغمبر زنی را تزویج خواهد کرد و او خوشتر از پیغمبر همه کند که بر رسول خدارو باشد و این خاص پیغمبر است دیگر مردم را روا نباشد که بی تعیین کابین زنی را صحیح سازند و بروایتی زینب بنت جحش یا زینب بنت خزيمة یا زنی از بنی عامر نفس خود را بر پیغمبر همه کرد که روی که چنان ندانند که میمون نفس خود را با پیغمبر همه ساخت کابین او را چهار صد درجه داشت اند با بچه میمون گوید وقتی من و پیغمبر حاجت بغل داشتیم من از انالی آب برداشتم و غسل کردم مقداری آب با نذا آنحضرت از بقیه آب غسل کرد و غسل کردم من از آنجا غسل کرده بودم فرمود **لَيْسَ عَلَيْكَ الْمَاءُ جَنَابَةٌ** و هم از او حدیث کنند که شبی در نوبت او رسول خدای از خانه بیرون شد میمون برخواست و در بخت پیغمبر باز آمد و در کوفت میمون در کوفت رسول خدای او را سوگند داد که در یکشای عرض کرد یا رسول الله نوبت من سخانه زمان دیگر میشود و چون نکر دم تنگنا حاجت بیرون شدم وفات میمون در سال پنجاه و یک و قبولی استوار تر در شصت و یک یا شصت و سه و بروایتی شصت و شش هجری بود بدین روایت آنحضرت فرمودند که از آنحضرت فوت شد میمون بود نه ام سلمه و گویند این جنگا

## وقایع اقالیم سببع بعد از هجرت رسول خدا الی نماندا

۹۷

بر او نازک است و خواهر زاده ای او زید بن لاصم و عجمه است بن شد او بن الهاد در قبر او در آمدند و او را بنجاک سپردند از مردان  
 او در کتب عامه معتاد و شش حدیث است من جمله هفت حدیث متفق علیه است در فرد بنجاری دو و در فرد سلم پنج  
 و دیگر در کتب دیگر است با اتفاق علمای سیر پیغمبر با این یازده زن زفاف فرمودند و سبب علیها اسلام و ولایت  
 بنت خزیمه در ایام حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله از جهان بشدند و نه تن بعد از آن حضرت وفات کردند  
 در ذکر زمانیکه در حضرت رسول نامزد شدند و با ایشان زفاف واقع شد

سی تن زنان بودند که رسول خدا ای بعضی انکاح بست و زفاف نیفتاد و بر خرا خواستاری نمود و کما غلبت  
 من جمله فاطمه و دختر ضحاک کلابیه را عقد کرد و قبل از زفاف است تخمیر فرود شد چنانکه مذکور گشت لاجرم او را مخیر ساختند  
 در طلب دنیا از جمال انکاح پیغمبر شرف شد و بدین قامت کردار در پایان امر سر کین بر میسجد و میگفت از من بد بخت هجرت  
 گیرید که دنیا را بر خدا و رسول اختیار کردم و دیگر از نسبا یا اسما و بنت صلت سلیبه بود چون خبر خواستاری پیغمبر باورید  
 از شادی جان بداد و دیگر مردی از بنی سلیم هجرت رسول آمد و گفت ختری زیبا دارم که در بیع باشد بر خیر تو پیغمبر او را  
 بخواست یا غم خواستن کرد و آن مرد گفت صفتی دیگر دارد که هرگز او را مرضی و رحمتی نرسید فرمود مرا حاجت نیست  
 لاخیر فی مال لا یدرؤ منه ولا جسد لا ینال منه دیگر یکد بنت کعب و برویتی بنت داود همیشه  
 چون پیغمبر با او خلوت ساخت سفیدی بران او دید خوش داشت فرمود جامه خود بپوش با اهل خود ملحق شو و بروایتی  
 پدر او در فتح که مقبول گشت او را گفتند ضحیح کسی باشی که پدر ترا قبل میرساند اظفار کرا هست کرد و رسول خدا او را  
 را ساخت دیگر اسما بنت النعمان بن ابی بحدون الکنذیه پدرش قاید قید کند بود چون ایمان آورد خواستار شد که  
 دختر شرافت بزوج حضرت رسول در آورد پیغمبر او را بد و از ده او قید و نیم نفره کابین بست عرض کرد زیاده کن فرمود از  
 زمان خود هیچیک را زیاده بر این کابین بسته ام و هیچ دختر خود را از این افزون شوهر نداده ام با جمله ابوسید عاصم  
 بانعمان بفرستاد تا اسما را بدینه آوردند و صیت جمالش بلند شد زنان مدینه از پی دیدار او شتافتند و بعضی از  
 زوجات مطهرات نیز بنظاره او رفتند و از آن حسد که زنان یک شوهر را با هم محکم است اسما را آموختند که  
 اگر خواهی پیغمبرت دوست دارد چون با تو خلوت کرد بگو **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ** و بروایتی چون اسما را برای  
 زفاف بنجانه آوردند عایشه با حفضه گفت تو او را خطاب کن و من بپوشش ثابته زخم و از در حجابی این کلمه بد و آنوقتند  
 لاجرم چون خانه از بنجاکه پرده خسته شد و پیغمبر بروی درآمد و آنک او کرد گفت **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ** رسول خدا کی  
 از جای بخت و گفت بمبادی عظیم پناه جستی بر خیر و با اهل خود پیوسته باش و ابوسید ساعدی را نیز حکم داد تا او را  
 باز خانه برد و بروایتی که در وقت آنجا چون بعضی رسول خدا می رسید که این کلمه عایشه و حفضه بکار بسته  
 فرمود **لَنْهَنْ صَوَّاحِبِ يَوْسُفَ وَ كَيْدِ عَظِيمٍ** دیگر لیلی بنت خنیمه که روز پیغمبر پشت بر آفتاب نشسته بود ناگهان  
 آنحضرت از قهای درآمد و مشتی بر پشت پیغمبر زد و فرمود **أَكَلَتْ الْأَسْوَدُ** یعنی کرک بخورد او را  
 گفت منم دختر خنیمه آمده ام نفس خود را بتو عرض کنم فرمود در برابر پی پی بر قدم لیلی باز گشت و مردم خود را انگی داد  
 گفتند نیکو کردی تو زنی غنیوری و رشک بر زمان دیگر خودی داشت و نالایق خواهی گفت چند آنکه رسول انجیرا  
 بر خود بر استوبی و عاقبت و خیم بانی لیلی باز شد و طلب فریغ کرد و پیغمبر آن کجای بر گرفت آنجا بلیس

# جسد اول از کتاب دویم من مجلدات تاریخ التواریخ

شهر دیگر اختیار کرد و فرزندان آورد و مکر و زورستانی بجای غسل بودند تا گاه کرکی بر او درآمد و او را بدید و این با اثر آن سخن بود که بزبان پیغمبر گذشت دیگر آتمانی هی فاخته بنت ابی طالب علیه السلام گویند قبل از بعثت پیغمبر او را خواستاری کرد و ابوطالب او را با بسیره بن ابی سبب نکاح بست پیغمبر فرمود اتمم پیره را بر من اختیار کردی گفت من از ایشان دختر گرفته بودم و کریم است که مکافات کریم کند و از جانب تو خاطر خویش آسوده دارم و دویم از صلح من بیرون نشوی بعد از بعثت پیغمبر اتمانی مسلمانان گرفت با پیره جدائی آنکند هم در این وقت رسول خدا پیش خواستاری کرد عرض کرد که من ترا در جاهلیت دوست داشتم چگونه در اسلام نخواهم سوگند بخدا که ترا از چشم و کوشش خود دوست نتردام لکن مرا که در آن یتیمان یتیم دارم که در خدمت تو رعایت ایشان چیز کرد و اگر ایشان بردارم از خدمت تو بازمانم و شرم دارم که چون بجای خواب من در آئی کودکی تکیه زده یعنی و آندی که شیر همی خورد پیغمبر فرمود **خَيْرُ نِسَاءٍ رَكِبْنَ الْاِبِلَ نِسَاءً فَغَرَّبْنَ صَالِحًا عَلَىٰ وَلَدِهِ فِي صِغَرِهِ وَارْتَعَاهُ عَلَىٰ ذَوِّجِذِّ اَبِيهِ** و دیگر غول بنت حکیم که با هم شریک سلیه نامیده میشود می نیز نفس خود را با پیغمبر کرد و دولت عقد نکاح نیافت دیگر حمزه بنت حارث عطفانی بود پیغمبر او را از پدرش حارث خواستاری و او را مضمی بود حارث دختر را از رسول خدای دریغ داشت چون بخانه آمد دختر را مبرهن یافت با تلمحه جماعتی

دیگر بودند که در تذکر ایشان فایدتی نیست

در ذکر گیرگان رسول خدای که صحیح نخرت شدند

تذکره  
گیرگان  
پیغمبر هم شریفند

مختصین گیرگانی که با رسول خدای طریق مضاجعت سپردند ماریه بنت شمعون بقطیه بود که او را مقوت ملک اسکندریه با خواهرش سیرین بحضرت رسول هدیه فرستاد و او در ماریه کنیزکی سفید پوست و زیبا رخسار بود با بچه ماریه مسلمانان گرفت و پیغمبر چنانکه ملک بین را در او تصرف کرد و او را دوست همی داشت و ابرهیم از وی متولد شد چنانکه بشرح رفت و در زمان حکومت عمر در سال هجدهم هجری از جهان برفت جدش در بقیع با خاک سپردند دیگر ریحانه بنت زید بن عمرو برومی بنت شمعون او را سبایای بنی نضیر یا بنی قریظ بود رسول خدای از میان سبایا برگزید و گفت اگر خوبی بدین خویش باش و اگر نه مسلمانان گیروی ایمان آورد و رسول خدای ملک بین بر او درآمد و نیز گفته اند او را در محرم سال هشتم هجری آزاد ساخت آنکاهش نکاح در آورده و در سال هجدهم الوداع از جهان بیرون شد و در بقیع مدفون گشت برومی در زمان حکومت عمر بن الخطاب و الوداع جان گفت

ذکر ریشبای رسول خدای

مختصین طلب پیغمبر مند بن ابی مالک الاسدی است که مادر او خدیجه بنتا سلام بود در حضرت رسول الله تربیت یافت و دیگر عمر بن ابی سلمه و زینب خواهر عمر است و مادر ایشان ام سلمه بود و ایشان نیز تربیت یافته رسول خدای در ذکر زانیکه در خانه رسول خدای خدمت میکردند

زمان خدمتکار در سرای رسول خدای یازده تن بودند اول امه بنت زبیره دویم برکه ام لایح در اسلامتین بنی و او حبشیه بود و او حاضر رسول خدای بود که از مادر بیزارت داشت وقتی از او ساخت علیّه خدیجه را در بی گرفت و این از او متولد شد از بیرونی ام بین کنیت یافت چون علیّه ببرد پیغمبر او را بازید عقد بست و در سن او یکازید مسامه انبیا و در

## وقایع اقالیم سبعم بعد از هجرت رسول خدا الی زمان ما

و اسامه سیاه بود و کونما در داشت پس اسامه و امین برادر ای ادوی بودند ششم حضرت چهارم خوله بده حفسن پنجم زریه  
ام عیله ششم سلمی بنی ام رافع زوجه ابی رافع دایه فاطمه علیها السلام شد و او سخت کینه نصیبه عمه پیغمبر بود و هفتم ماریه  
بنی ام الرباب هشتم ماریه جدّه ثنی بن صالح نهم میمونه بنت سعد بنی ام عباس کینز رقیه دختر رسول خدا بود دهم

ام عباس یازدهم صیفه

در ذکر کیرکان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

کیرکان رسول خدای آنگه شرف مضاجعت بناقده اندختین رضوی نام داشت دیگر فقیر خواهر ماریه است دیگر کیرکان  
برواتی خواهر ماریه بود که با تفاق ماریه ملک متوفی در حضرت رسول هدیه ساخت پیغمبر او را بحسان بن ثابت بخشید  
چنانکه مرقوم افتاد دیگر مسمیه دیگر کیرکانی جمیل بود که او را زینب بنت جحش هدیه پیغمبر نمود دیگر میمونه بنت ابی حلیب دیگر

ام ضمیره دیگر سایه دیگر ریحان کیرکان در مدت پیغمبر نبوت بادیش

در ذکر مراضع رسول خدا صلی الله علیه و آله

مرضعه رسول خدای اول ثویبه کثیرک بولوب بود که او را بر شده ولادت رسول خدا آزاد ساخت و حکم داد که پیغمبر را  
شیر دهد و این قصه در ولادت رسول خدا شرح رفت و در اسلام او نطاف کرد و اند بعضی او را از صواجات  
شمرده اند گویند رسول خدای از بهر او مایه و عطا از دینه بگذاشتند در سال هفتم هجری وفات کرد و پیغمبر بعد از  
فج که چند اکل از خوشیا و غذا پرشش کرد کس ایافت دیگر عیله بنت ابو ذویب بود بعد از بنی کاهارث از بنی سعد بن  
بکراست و عیله از بزرگان قوم خود بوده و شرح حال او مرقوم افتاد گویند بعد از ترویج پیغمبر خدیجه علیها السلام بگذا  
آمد و از حفظ سگایت کرد پیغمبر حال او را با خدیجه مکشوف داشت یک شتر و چهل گوسفند او را عطا داد در اسلام او  
خلافت بن جیان حدیثی کند که دلالت بر اسلام او دارد صاحب استیعاب از صواجاتش شمرده

ذکر برادران و خواهران رضاعی رسول خدا صلی الله علیه و آله

خواهران و برادران رضاعی رسول خدا اولاد حارث اند اول عبد الله دویم امیمه بیستم خدامه است و برادر خوانده

در جاهلیت داشت که نام او اخطاس بن عظمه است گویند پیغمبر او را مدح میفرمود

ذکر موالی رسول خدای صلی الله علیه و آله از ایشان نهاد و ثبت بود

غلامان رسول خدای از نیکو است که بشرح میرود اول زید بن حارثه بن شریل کلبی همان زید بن حارثه را حکیم بن خرام در  
بازار عکاظ از برای خدیجه حزیده و او غلام خدیجه بود بعد از آنکه خدیجه بشرط زنی بسرای پیغمبر آمد زید را بار رسول الله  
ساخت و پیغمبرش آزاد فرمود و اتم این را از برای او نکاح بت اسامه بن زید از وی متولد گشت رسول خدای  
اسامه را پسر خوانده خویش داشت و مردم او را پسر محبی خواندند تا آنگاه که آیات و غویم لایانم نازل گشت چنانکه شرح  
آن در قصه زینب بنت جحش مرقوم شد و زید در جنگ مود شید گشت دویم اسامه که پسر زید بود يقال که حبیب  
رسول الله او را محبوب پیغمبر میامیدند و قصه اسامه در مرض موت رسول خدا شرح رفت سیم ثوبان بن  
مجد را از مردم مین است از قبیل حمیر کنیت او ابو عبده بود پیغمبر او را خرید و آزاد ساخت و او خدمت پیغمبر  
آل پیغمبر همی کرد تا زمان حکومت سعویه گویند او را دو پسر بود یکی رافع و آنکه عید الله این عید الله پسر علی علیه السلام

مرضع پیغمبر

رضعیه

سوال پیغمبر

# جسد اول از کتاب دوم من مجلدات نسخ التواریخ

بود پس علی عمرو بن سعد بن العاص از قبل معاویه ارت کتافت و بعد از آنکه را گفت مولای کیستی گفت مولای پیغمبرم  
 گفت مولای مانی پاسخ داد که نه چنین است مولای پیغمبرم سدرت از او پرسش کرد و اینگونه پاسخ رفت اینوقت  
 سر او را بمعرض عتاب در آورد و صد تا زیاده نزد آنگاه گفت مولای کیستی گفت آن شایم این هنگام دست  
 از او برداشت چهارم ابو بکر بن بعضی نام او را سلیم و برخی او را سوس گفته اند از مردم ارض او بن اراضی که بود پیغمبر او را  
 خرید و آزاد ساخت روز جلوس عمر بن خطاب بخلاف دواع جهان گفت تخم این بن گروی از مردم عجم بود پیغمبر  
 آزادش ساخت در جنگ بدر شهید شد بعضی گویند در ایام حکومت ابو بکر از جهان برفت گفت او ابو مسرج  
 است ششم صالح بن عدی الجلی کوه از اولاد اقیمن ری بود و شتران لقب داشت و او از پدر میراث بهره  
 رسول خدا گشت هفتم رباح سیاه بود و ابو بن کینت داشت بعد از قتل یار خا که بشرح رفت رسول خدا ای خدا  
 بار را با او گذاشت هشتم یار الراعی و او از قبایل نوبی بود که در جنگ بنی ثعلبه اسیر شد آنگاه رسول خدا پیش  
 از او ساخت و بر عایت شتران گذاشت چنانچه عنایت غارت آوردند بر لقا ح رسول الله و او را عقول خوانند  
 نهم ابو رافع که اسلام نام داشت گویند از مردم عجم بود و نیند و نام داشت عباس او را رسول خدا به دست  
 پیغمبرش آزاد فرمود آن هنگام که بشارت اسلام عباس را آورد و سلمی را بشرط زنی با او داد و از سلمی عبدالله  
 متولد گشت و بعد از زمان خلافت امیر المؤمنین کاتب آنحضرت بود دهم ابو موهبه از مومنان بن مزین است نام  
 رسول خدا پیش از او ساخت یازدهم رافع بن البسی و او از مردم عجم الجشمی و او از زوینت عمر و بخدا می در حضرت  
 رسول هدیه ساخت و بروایتی هدیه رفاته بن زید ابجد می است سیزدهم زید و او جد بلال بن یسار است چهاردهم عبید  
 عبد شقاری پانزدهم خنیده و این لقب را پیغمبر با او داد و نام او را با خلاف روایات نگاشتند بعضی همان و دیگر  
 کیان و دیگر مهرا و دیگر ذکوان و دیگر اوقان البلیخی گفته اند سیاه بود و ابی عبد الرحمن کنیت داشت عبد اسم سلطه بود و او  
 آزاد ساخت بشرط که تقدیم خدمات پیغمبر کند شانزدهم بابور قبلی و او خصی بود هجدهم واقدی و بروایتی ابو واقفم  
 داشت بیجدهم هشام نوزدهم ابو ضیمره نام او روح بن سندر است گفته اند او شیرزاد نام داشت و از مردم  
 فارس است از اولاد گشت سبب موجود ابو شین مینم چنین است و یکم ابو عیوب نام او حمز و بروایتی مزه بود بیست و دوم  
 ابو عبیده بیست و سیم اسلم سیاه کوه و حبشی بود و ملوک کین از جودان بود سلمانی گرفت و در اسلام مقاتلت  
 جت و قتل رسید بیست و چهارم افلیح بیست و پنجم بادام بیست و ششم حاتم بیست و هفتم بدر بیست و هشتم رؤیف  
 از مردم هوازن اسیر شد بیست و نهم زید بن بولاسی م سعید بن زید سی و یکم سعید بن کنده سی و دوم سلمان فارسی  
 سی و سیم رافع مولای سعید بن العاص سی و چهارم محمد بن حبیب النامی سی و پنجم سندر سی و ششم ابجده حبشی هو الذی قال  
 رَسُولَ اللَّهِ فِيهِ رُوِيَ لَنَا ابْنُ عَبَّاسٍ رَضًا بِالْقَوَارِيرِ یعنی بازمان که توانائی اندک از مدرفی و دارا کن شتران  
 ایشان را سرعت و شتاب تحریک کن زیرا که او آنها در خبر سبک دو حدی بخواند و شتران سجده او عسر میکرد پس  
 پیغمبر او را نهی فرمود با از بهر آن بود که زمان مردم فریفته آواز او نشوند و این قصه در جای خود رقم شد سی و هفتم شمو  
 ابن زید که پدر ریحان سر پیغمبر بود سی و هشتم حمزه بن ابی حمزه بعضی گویند حمزه همان بابور قبلی است که خصی بود و متوفی  
 او را هدیه فرستاد و نیز گفته اند ابو ضیمره از اسرای عرب است نام سلمه خاص از بهر پیغمبر او را خرید و آزاد ساخت نیز

تواریخ  
 نسخ التواریخ  
 جلد اول  
 صفحه ۶۱

گفته اند اوروج بن شیزاد است از اولاد کتساب پادشاه عجم و پیغمبر از برای او کتابی نوشت و وصیت فرمود که فرزندان خود او وصیت میکن که این کتاب را از پدر به پسر دست بدست بگردانند تا آنگاه که قائم آل محمد ظهور کند پس تسلیم او دارند حسین بن عبدالله ضمیر بن ابی ضمیر کتاب را بحضرت حمده سلام الله علیه آورد و آنحضرت گرفت و بر دیده نهاد و او را عطای فراوان بدادستی و نهم عبید الله بن سلم جلم غیلان چهل و یکم فضاله البامی او را رفاقه بن زید الجذامی بدید ساخت و در وادی القری شهید شد چهل و دویم نصیر بن ابی ضمیر چهل و سیم کریم بن جبارم محمد بن عبدالرحمن چهل و پنجم ماهی پیغمبر نام او را بجهت بدل ساخت او نیز از هدایای موقوف است چهل و هشتم کحول چهل و نهم نافع کنیت او ابوالنایب است چهل و هشتم بنیه از مولدین سرآه و اسلام است چهل و نهم نیک بن جهم نفع یا مفتح کنفی بابو بکره سنکام محاصره طایف از حسن بزیر آمده بحضرت رسول پویست و پیغمبر او را از اذکر در چاه مذکور شد چاه و یکم هر مز او را ابوالکلبان کنیت بود چاه و دویم وردان چاه و سیم یار الاکبر چاه و چهارم ابوشیل چاه و پنجم ابوالبشیر چاه و ششم ابوصیفه چاه و هفتم ابوقبله چاه و هشتم ابولبابه القرطبی رسول خدا او را خرید و آزاد ساخت چاه و نهم ابولقیط شصتم ابوالیار شصت و یکم بلال الجعفی شصت و دویم صهیب الرومی شصت و سیم کرکه بفتح الکافین و کسرها او را نیز پیغمبر آزاد ساخت بر روایتی همچنان ملوک از جهان بشد و رسول خدای فرمود در جهنم وارد او را هود بن علی الجعفی بحضرت پیغمبر بدید ساخت شصت و چهارم صبر شصت و پنجم میمون شصت و ششم اسود شصت و هفتم امین بن امین شصت و هشتم الاصفه الرومی شصت و نهم ابوسلمی داعی بنقاد و سابق بنقاد و یکم سالم بنقاد و دویم نبیل بنقاد و سیم کیان بنقاد و چهارم ابونیز و بنقاد و پنجم ابورافع الاصفه بنقاد و ششم رفیع بنقاد و هفتم ابومین بنقاد و هشتم ابوبند بکم رسول الله صلی الله علیه و آله بیوج کرد

ذکر خادمان رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان بیست و هشت تن بودند

خدام رسول خدای بدین شمار بودند که بشرح میرود اول انس بن مالک بن نضر بن المضمین بن زید الاضاری انحرژی کنیت او با حقه است آنس کو دیده سال و بردایتی نه سال در هیچ سفر و حضر نبودم الا آنکه بیشتر از آنچه من خدمت پیغمبر کردم او خدمت من کرد و دویم ربیع بن کعب بن ابی و ضوی پیغمبر مرتب میداشت سیم عبدالله بن معود بن غافل ابن حبیب المذلی صاحب غلین و سواک و شکار و سواره و عصای پیغمبر بود در هر مجلس غلین مبارک را در دستین می داشت و هنگام پروان شدن در پای آنحضرت کردی چهارم عقبه بن عامر بن میس بن عمرو الجعفی استر پیغمبر را در سفر همی کشید پنجم بلال بن مؤذن ششم سعد که سخت مولای ابوبکر بود هفتم ذوفخر که خواهرزاده و برادری برادرزاده نجاشی بود هشتم کبیر بن شداد لیلی بنم ابودزخاری دهم اسلم بن شریک بن عوف الاعوجی صاحب راحله پیغمبر بود یازدهم اربد و دوازدهم اسود بن مالک سدی سیزدهم امین بن امین که شماره پیغمبر داشت چهاردهم ثعلبه بن عبدالرحمن انصاری پانزدهم خیاب بن المجد شازدهم سالم بن هذیم سابق سجد هم سلمی نوزدهم مهاجر مولی ام سلمه بیستم نعیم بن ربیع سلمی بیست و یکم بلال بن کاهش ابواکمر کنیت او است بیست و دویم ایاد کنیت او اوود السج است بیست و سیم ابوسلام بیست و چهارم ابوعبیده بیست و پنجم کثیر از انصار بود که با آنس همسال بود یادت ایشان نزدیک بود بیست و هشتم سندی بن جاره او مولای ابن عباس و خادم پیغمبر بود در رسول خدای و در ابعباس

خبر



# جسد اول از کتاب دوم من مجلدات ناسخ التواریخ

بخشید بیت و هفتم اسامی بن حارث این هر دو از قبیل اسلم بودند بیت و هشتم حنین بن عبد الله باید دانست  
بعضی از این اسامی اگر در تلوه اسامی پیغمبر ذکر شده محل بر تکرار نباید کرد بلکه ایشان بنده بودند و هم خادم و تواند  
بود که یکتن را در خدمت نصب کنند بجزم ذکر بر حدیث شریف شود

ذکر حارسان رسول خدای و ایشان یازده تن بودند

حرب پیغمبر

جامعی که باقتضای وقت و منزلت حفظ و حراست رسول خدای کردند بدینگونه است اول سعد بن معاذ بن نغان بن  
امرء القیس رئیس وزعیم قبیل اوس بود در جنگ بدر آنگاه که پیغمبر در عریش جای داشت بجز است قیام نمود  
مقوم افتاد و دوم محمد بن سلمه انصاری سیم ذکوان بن عبد الله بن قیس این دو تن در احد حراست کردند چهارم  
زیر بن العوام پنجم سعد بن ابی وقاص ششم عباد بن بشر این سه تن در غزوه خندق حراست کردند هفتم ابویوسف  
انصاری در غزوه خیبر در شب زفاف صقیه حارس بود هشتم بلال در روز ادی القری حراست همی کردند نهم بر  
صاحب خمیس ابوبکر در بدر نیز حراست عریش داشت دهم و یازدهم زیاد بن سدد و سعد بن جباد شش تن که  
بجز است قیام داشتند آنگاه که ایما را که **وَاللّٰهُ بِصَفْوَتِكُمْ لَیْلٍ وَّوَدَّ لَکُمْ شَرَّکُمْ** گفتند

ذکر منادی و حاجب رسول خدای صلی الله علیه و آله

منادی رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم ابوطحیه انصاری بود و حاجب آنحضرت انس بن مالک بود  
در ذکر نمودن رسول خدای ایشان پنج تن بودند

منادی و حاجب  
پیغمبر

از نمودن رسول خدای اول کس بلال بن رباح حبشی است و نام مادر او حارثه است و او نخستین اذان گفت دوم عمر بن  
ام کثوم و اسم پدرش قیس بن زیاد بن احکارت الصیدانی است و عمر و بن ام کثوم با نیا بود و او در شب اذان گفت  
و بلال در صبح پیغمبر نیز بود در صبح ماه رمضان چون بانگ بلال بشنود ترک خوردن و آشامیدن کرد و نیت  
بطلوع صبح سیم ابو محذوره بن اوس بن معیر و او جز در صبح اذان نمیگفت چهارم سعد بن عبد الرحمن بن عمار و در صبح  
بنا تقدیم اخذت فینمو و تخم عبد الله بن زید الانصار منیهم من یرجع الی الاذان ویلنی الاقامة و بلال لا  
یرجع ویقرئ الاقامة فاخذ الشافعی باقامة بلال و اهل مکة اخذوا باذان ابی محذوره و اقامه بلال  
واخذ ابو حنیفه و اهل العراف باذان بلال و اقامه ابی محذوره و اخذ اهل المدینه باذان بلال  
و اقامته و خالفهم مالک فی موضعین اعاده الکبیر و تشبیه لفظ الاقامة

ذکر کتاب رسول خدای و ایشان چهل تن بودند

نمودن پیغمبر  
صحن مکة و فتح آن  
شماره

از کتاب رسول خدای نخستین امیر المؤمنین علی علیه السلام است که کاتب وحی و غیر وحی بود و دوم ابی بکر بن ابی طالب  
عمر بن الخطاب چهارم عثمان بن عفان پنجم طلحه ششم زیر بن العوام و او کاتب صدقات بود هفتم سعد بن ابی وقاص  
هشتم عامر بن فیهره نهم ثابت بن قیس بن شماس دهم خالد بن سعید بن العاص یازدهم ابان برادر خالد بن سعید و یازدهم  
حظله بن اربیع اسی سیزدهم ابوسفیان بن حرب چهاردهم زید بن ابی سفیان پانزدهم سعید بن ابوسفیان و  
رسول خدای بن عباس این بزرگ موید فرستاد از برای تحریر کتب نبوی بن عباس برفت و کارنامه ساخته باز آمد  
و عرض کرد سعوی مشغول اکل است دیگر باز فرستاد و سعوی مشغول بود این عباس از بی نیل مقصود مرعیت کرد

کتاب پیغمبر